

«نوشتن» در زمانه‌ی بد



ک: علی جوادی

اکنون که این سطور نگاشته می‌شود، زمانی است که ارزگان، جاغوری و مالستان آماج تاخت و تاز دهشت طالبانی است. خانواده‌های آواره، در غزنی، کابل و بامیان پراکنده شده‌اند. زمزمه‌ها از طرح صلح آمریکایی، گواه آن است که دل بستن به قدرت آمریکا برای مبارزه‌ی جدی با طالبان، امیدی واهی بوده است و حساب دخل و خرج جنگ، رییس جمهور تجارت‌پیشه‌ی آمریکا را به این نتیجه رسانده که جنگ افغانستان برای این ابرقدرت جهانی، مقرون به صرفه اقتصادی نیست. در چنین زمانه و شرایطی که مردم خود را رها شده و به خود وانهاده شده می‌بینند، در شرایطی که تمامی ابزارهای دموکراتیک، گویا فاقد هر نوع برتری و موثریت هستند، در اوضاع یاس‌آلودی که خبر از پایان سراپ افغانستان آزاد، عادلانه و برابر می‌دهد و بازگشت کابوس استبداد قومی و قوت گرفتن دوباره‌ی منطق کشتار مذهبی دور از ذهن نمی‌نماید، قلم گرفتن و نوشتن و نشریه به نشر رساندن، کاری عبث به نظر می‌رسد. بسیاری از زمزمه‌هایی که روز به روز بیشتر و بلندتر در فضای جامعه‌ی ما طنین‌انداز می‌شوند و حاصل سخن آن‌ها، بی‌ثمر بودن نگاه علمی و تئوریک، بی‌فایده بودن کارهای فرهنگی و رویکردهای مدنی و نتیجه بخش نبودن قلم در چنین شرایطی است. با این نگاه‌های خسته از صبر محافظه‌کارانه و بی‌عملی روشنفکرانه، تا اندازه‌ی زیادی می‌توان همدلی کرد و آن‌ها را فهمید. جامعه‌ی ما خسته است. خسته از لحن و ادبیات دیپلماتیک که از پس هر فاجعه، جز واژه‌های تکراری چیزی برای تسکین و التیام دردهای مردم رنج دیده در چنته ندارند. خسته از روشنفکرانی که دردهای راستین مردم را وانهاده، توسن عقل که نه، بلکه خیال را در وادی اوهام انتزاعی و به دور از واقعیت‌های اجتماعی به تاخت و تاز گرفته‌اند. با وجود این واضح و آشکار است که عمل‌گرایی محض، آن‌گاه که بریده و منززل باشد از بازاندیشی راه‌های پیموده شده، گام‌های برداشته شده و قدم‌هایی که می‌شد برداشت، اما اکنون دیگر فرصت آن گذشته است و تلاش در به تصویر کشیدن مقصدی که ظرفیت‌های موجود اجتماعی می‌تواند ما را به آن سمت و سو هدایت کند، حاصلی جز گرفتار شدن در چرخه‌ی تکرار شونده‌ی

ادامه در ص ۲

سیما خرد

آوای عقلانیت و تکثر

»
به آرامی شروع به مردن می‌کنی
اگر سفر نکنی،
اگر کتاب نخوانی،
اگر لباس رنگی نپوشی...
«پاپلونرودا»
»

»

پنج‌شنبه، ۱۵ آقوس ۱۳۹۷ هـ.ش * سال اول * شماره اول



انتخابات ۹۷، عیان‌ترین نمایش ابتدال دموکراسی

ص ۳

سهم نشریات در شکل‌پذیری خرد جمعی هزاره‌ها



ک: انور رحیمی

اگر سخن را با این پرسش آغاز کنیم که خرد جمعی چیست؟ نسبت مردم هزاره با چنین خردی چگونه است؟ فراهم کردن پاسخ درخور برای این پرسش کار آسانی نیست. با توجه به اینکه خرد جمعی به معنای امروزی آن همان خرد عصر دموکراسی است که در راستای فراگیری ساختارهای سیاسی دموکراتیک در غرب و حوزه‌های پیرامونی آن معنا پیدا می‌کند، لذا قوم هزاره همچون دیگر اقوام مشرق زمین و مردمان پیشا روشنگری، در

هیچ دوره‌ای نتوانسته‌اند چنین خردی را تجربه کنند؛ چرا که به گواهی تاریخ، پس از آنکه سرزمین هزاره‌ها مورد هجوم‌های پیاپی اقوام دیگر قرار گرفت و به تدریج از زیستگاه‌های اصلی خود رانده شدند، در هیچ عرصه و دوره‌ای به چنین فرصتی دست نیافته‌اند تا با خود، مال و دارایی خود و زندگی و آئین خود و حاصل این خودها بر مبنای خرد جمعی عمل کنند. بدین قرار آنچه که خرد جمعی را از عقلانیت جوامع پیشا روشنگری

متمایز می‌سازد، این است که تامین منافع جمعی از رهگذر به کار انداختن ساز و کارهای سیاسی دموکراتیک در محور آن قرار دارد. البته این بدان معنا نیست که جامعه هزاره‌ی قبل از شکل‌گیری ساختار دموکراتیک را جامعه‌ای فاقد آداب و ارزش‌های مشترک عقلانی تصور کنیم، زیرا هزاره‌ها از بومی‌ترین مردمان این سرزمین هستند. مورخین حضور آنان را در خراسان بین ۳۵۰۰ الی ۷۰۰۰ سال تخمین زده‌اند.

ادامه در ص ۲



ناتوانی هزاره‌ها در عبور از ادبیات قومی

ک: علی جوادی

در این که سستی حکومت در تامین امنیت راه‌های مواصلاتی هزاره‌جات باعث ظهور پدیده‌ی علی‌پور شده است، هیچ جای شک و شبهه‌ای وجود ندارد. دوران حاضر دوران عبدالرحمن نیست که هزاره در کابل از آن چه بر برادرش در میدان، بامیان، ارزگان و ... می‌رود بی‌خبر بماند و یا نسبت به آن حساسیتی نداشته باشد. بنا بر آن چه در افواه عموم جریان دارد، علی‌پور مورتوانی بوده که در لین کابل به بامیان کار می‌کرده است.

ادامه در ص ۷

نشریات و نقش آن

در صورت‌بندی ذهنیت سیاسی جامعه هزاره

ک: غلام سخی حلامیس



این که نخستین نشریات چاپی چگونه و چه زمان وارد هزارستان شدند، تاریخ دقیق و مشخصی وجود ندارد. اولین نشریه‌ی چاپی که با رویکرد معطوف به ستم تاریخی بر مردم هزاره به نشر می‌رسید؛ مجله غرjestان است. در این مجله، که ارگان نشراتی شورای سراسری ملیت هزاره بود؛ کسانی چون حسین نایل، رضا مسکوب و ... قلم می‌زدند.

ادامه در ص ۶

فرجام غم انگیز نوشتن

ک: محمدواثق حسینی



نویسندگی هنری است که تمام درایت، ذات، حواس، روح و جسم شما را درگیر خود می‌کند. از این رو نویسندگی که شور و عشق و درک و احساس نداشته باشد، واژه را نمی‌فهمد. درد را نمی‌شناسد. زبان احساس را نمی‌داند و نمی‌تواند آنچه را که زاییده روح و روان آدمی است با قلمش همراه سازد. آنگاه که فاصله‌ی میان قلب و قلم برداشته شود، کلمات خود به خود می‌آیند انگار مجبورند تا از نوک قلم بر صفحه سفید کاغذ ماوا گزینند.

ادامه در ص ۴

نوشتن؛ روایت کردن و آشکار کردن

ک: عباس اسدیان



برش می‌دید. روی این لحاظ سقراط به آزمون کشیدن زندگی را برابر با ارزش زندگی می‌دانست. سقراط این اعتراض را در چند صد قرن سر داده بود، اما آیا این اعتراض برای ما هم موردی دارد؟ اگر دارد چطور؟
نوشتن نوعی اعتراض کردن است؛ اعتراض علیه همه چیز و در عین حال علیه هیچ چیز. فریدریش نیچه کتاب «چنین گفت زرتشت»

ادامه در ص ۴

به دست گرفتن قلم، یعنی وارد شدن به جنگ (ولتر)
نوشتن همان بازگفتن و روایت کردن است؛ روایت کردن تجربه‌های زیسته هر انسانی که درد می‌کشد و رنج را تحمل می‌کند. سقراط می‌گفت «زندگی مادامی که به آزمون کشیده نشود ارزش زیستن ندارد». برای سقراط به چالش کشیدن و به آزمون گرفتن زندگی نوعی اعتراض علیه پوچی زندگی و حاکمیت وضعیت نکت‌باری بود که بر سر زندگی آدم‌های دور و

«نوشتن» در زمانه‌ی بد

...ادامه سرمقاله

خشونت و فساد و تباهی ندارد. عمل و کنش اجتماعی و سیاسی تنها در صورتی می‌تواند نجات‌بخش و تحول‌آفرین باشد که در پناه تعقل و اندیشه، سمت و سوی اهدافی که بدان منجر می‌شود و کم و کیف آن مورد سنجش قرار گرفته باشد. در غیر این صورت، ما یا گرفتار تکرار کور و بی‌پایان خشونت و تباهی خواهیم شد و یا در دام ادبیات سخیف عوام‌فریبانه و پوپولیستی گرفتار خواهیم شد؛ ادبیاتی که در عین ظاهر فریبنده‌ی آزادی‌خواهانه، سرشتی توتالیتر و سرکوب‌گر دارد و نقد و تعمق را برنمی‌تابد.

از نگاه دوستانی که در این نشریه کنار یکدیگر جمع شده‌اند، کار فکری و فرهنگی یکی از ضروری‌ترین نیازهای جامعه‌ی امروز ما است که می‌تواند منجر به ایجاد گشایش در بسیاری از بن‌بست‌های تاریخی جامعه‌ی ما شود. به باور ما، تنها راه برای عبور از ساختار نخب‌گرای موجود سیاسی و انحصاری شدن سیاست، عمومی کردن آگاهی و تکثیر آن در میان اقشار مختلف جامعه است. یکی از کشنده‌ترین مضلاتی که هر نوع نتیجه‌بخشی در کنش اجتماعی و سیاسی امروز ما را به امری محال و ناممکن تبدیل کرده است، همین ساختار نخب‌گرای سیاست است؛ ساختاری که قوام آن به محرومیت بدنه‌ی اجتماعی مردم ما از آگاهی سیاسی و اجتماعی و به تبع آن، ضعف آن‌ها در سازمان‌دهی موثر مطالبات تاریخی آن‌ها است. آن چه باعث شده وزن سیاسی مردم ما صرفاً در موسم انتخابات و آن هم در قالب تیکه‌دارانی که به پیش‌فروش آرای مردم خویش بر اساس منافع شخصی می‌پردازند، کاهش پیدا کند، فقدان آگاهی عمومی در جامعه و ضعف فرهنگ مدنی در میان آنان است. تنها راه برای التیام این جراحت چرکین در بدنه‌ی سیاست‌ورزی مردم ما، عمومی کردن آگاهی و تکثیر معرفت است.

ساختار نخب‌گرا، دو رکن اساسی دارد. نخست محرومیت توده از آگاهی سیاسی و دوم، ناتوانی آن‌ها در سازمان‌دهی کنش‌های نتیجه‌بخش سیاسی. رکن دوم را می‌توان بر اساس ادبیات تحلیل سیستمی، به انحصاری شدن ورودی‌های نظام سیاسی توسط رهبران نیز ترجمه کرد. این بدان معنا است که مطالبات و منافع مردم برای ورود به نظام سیاسی تنها بایستی از کانال‌های مشخص، محدود و انحصاری عبور کنند و در غیر این صورت، هیچ منفذی برای طرح آن‌ها وجود ندارد. در شرایطی که انتقال و طرح مطالبات اجتماعی و سیاسی مردم در انحصار نخبگان سنتی باشد، این نخبگان به سان فیلترهایی عمل می‌کنند که خواسته‌های توده‌ی مردم را بر اساس تشخیص و مصلحت خویش انعکاس می‌دهند و فرصتی برای انعکاس صدای راستین ملت وجود ندارد. ضعف فضای عمومی عاملی است که به نخبگان سیاسی اجازه‌ی استمرار چنین انحصاری را می‌دهد و تنها راه برای شکستن این انحصار، تقویت این فضا است. صاحبان اندیشه و قلم تنها گروهی هستند که می‌توانند این فضای انحصاری را در هم شکستند و دریچه‌هایی را در دل این ساختار بسته ایجاد کنند.

ما معتقدیم که صورت‌های کاذب و معیوب آگاهی یکی از بزرگ‌ترین موانعی است که تحول اجتماعی را در تاریخ ما با چالش‌های جدی و عبورناپذیر مواجه ساخته است. چیزی که باعث شده عمل در جامعه‌ی ما ناکارآمد و عقیم و ناتوان از خلق تفاوت و تغییر باشد، صورت‌های نادرست و تصویرهای معوج از واقعیت‌های امروز ما است که در قالب باورهای سنتی، مذهبی و فرهنگی و از طریق آداب و رسوم که کنش اجتماعی را در این جامعه قالب‌بندی می‌کنند، مدام در حال بازتولید شدن و سنگواره شدن هستند. حقوق بشر و کرامت انسانی را تنها با وضع قوانین وارداتی نمی‌توان در جامعه‌ی انسان‌ستیز و کرامت‌کش افغانستان نهادینه ساخت. زمانی که تمام ذهنیت انسان افغانستانی مالا مال باشد از باورها و اندیشه‌هایی که صدر و ذیل آن‌ها، هیچ تناسبی با نگاه کرامت‌مندانه به انسان ندارند و در تمامی جغرافیای این منظومه‌ی معیوب از دانایی، انسان را جز در قالب مفاهیم دو گانه‌ی سیاه و سفید، حق و باطل، کافر و مسلمان، نتوان مورد دسته‌بندی قرار داد، انتظار التزام به قوانینی که انسان را فارغ از هر نوع تعلق فرهنگی محترم دانسته و تنوع و تکثر را امری طبیعی و حقی انسانی و شایسته و سزاوار احترام قلمداد می‌کند، انتظاری نا به جا است. به باور ما نخستین مرحله‌ی سرکوب و بلکه عمیق‌ترین لایه‌ی آن، نه مربوط به ساختارهای حقوقی و سیاسی، بلکه سرچشمه گرفته از نظام‌های بسته و سرکوب‌گر دانایی و آگاهی است. نظام‌هایی که انسان‌ها را در قالب‌های محدود، بسته و از پیش تعیین شده قرار می‌دهد و بر اساس این کلیشه‌های تکراری، نقش‌های ثابت و تغییرناپذیر و ناسازگار با طبیعت سیال و رو به تکامل و سرشار از استعداد و ظرفیت انسان‌ها و جوامع را به آن‌ها دیکته می‌کند. کلیشه‌های قومی، مذهبی و جنسیتی، هیچ کدام نمی‌توانند محدودکننده‌ی ظرفیت‌های تحقق و تکامل در انسان باشند، حتی اگر توسط الگوهای فرهنگی و قالب‌های آگاهی موجود، فرا تاریخی و فرا فرهنگی معرفی شوند.

ما معتقد هستیم که نقد، ضرورت جامعه‌ی امروز ما است. نقد، جبهه‌گیری و یا سرکوب نیست. نقد پذیرش تفاوت‌ها و لزوم وجود فضایی برای تضارب میان اندیشه‌ها و ضرورت طرح بستری برای گفتگوی میان آرای متنوع و متعدد است. حقیقت سرشت و ماهیتی گفتگومانی دارد و تنها در فضایی رخ نما می‌شود که هر اندیشه و اعتقادی، فرصتی برابر برای طرح در فضای عمومی جامعه داشته باشد. از دیگر سو، قدرت نیازمند نظارت است و تنها در پرتو نقد همواره و مستمر است که می‌توان به تطابق مسیر حرکت با مصالح راستین مردم اطمینان خاطر حاصل کرد. نقد تنها مکانیسم عینی و قابل اتکا در پاسخگو کردن قدرت است.

بر این اساس ما ملتزم هستیم به ایجاد فضایی که در آن فرصتی برای اندیشیدن به گذشته، امروز و فردای ما فراهم شود و ایجاد چنین فضایی را تنها از طریق کار فرهنگی ممکن می‌دانیم. در این راستا، خود را به اصول و ضوابط نقد منطقی و حقیقت‌محور ملتزم می‌دانیم و رعایت نزاکت‌های نقد را یکی از شروط بنیادی در نتیجه‌بخشی رویکرد انتقادی تلقی می‌کنیم. از همین رو، اصل اساسی که در نشر مقالات در نشریه‌ی حاضر مورد رعایت قرار خواهد گرفت، در عین احترام به تنوع دیدگاه‌ها و پرهیز از هر نوع یکجانبه‌گرایی و حرکت در مسیر تک‌صدایی شدن، رعایت اخلاق نقد را به عنوان خط قرمز این نشریه خواهد بود.

سهم نشریات در شکل‌پذیری خرد جمعی هزاره‌ها

ک: انور رحیمی

...ادامه از ص ۱



بر اساس پژوهش برخی مورخان؛ در میان لهجه‌های زبان فارسی لهجه هزاره‌ها بیشترین اشتراکات را با زبان اوستایی دارد. بنابراین، به راحتی نمی‌توان پذیرفت که نخبگان هزاره از آموزه‌های خردگرایانه کتاب اوستا پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک-نخستین سند مکتوب دینی/قانونی این سرزمین -که بر دوازده هزار پوست گاو کتابت شده بود- بهره‌های فراوان نبرده باشند. بدین ترتیب، تا آنجایی که خاطرات محدود نگارنده یاری می‌کند، دومین اثر مکتوبی که در جامعه هزاره از محبوبیت فراوان برخوردار بود/است، شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی است که در شب نشینی‌های گذشته با صوت و لحن ویژه‌ای توسط شاهنامه خوانان خوش صدا خوانده می‌شد و اشعار قرائت شده همزمان توسط شاهنامه خوان یا فرد دیگر برای شنوندگان به دقت تفسیر می‌شد. اتفاقاً در میان آثاری که پس از ظهور اسلام در حوزه فرهنگی خراسان زمین تالیف شده است، شاهنامه یگانه کتابی است که در تمامی داستان‌های آن رگه‌هایی از خردگرایی متعهدانه دیده می‌شود. بدین ترتیب، آنچه در پی می‌آید، حکیم توس؛ نقش و کارکرد خرد را در اثر گران سنگ خود به قرار ذیل بیان نموده است:

۱. خداشناسی: به نام خداوند جان و خرد/کزین برتر اندیشه برنگذرد/ هر آنکس که از دادگر یک خدای/ بپیچد نیارد خرد را به جای (شاهنامه، ۲:۳۹)؛

۲. راهنمایی و دست‌گیری از انسان: خرد رهنمای و خرد دلگشای/ خرد دست گیرد به هر دو سرای (شاهنامه، ۱:۳۱)؛

۳. رهنمونی آدمی به دانایی و آگاهی: نخستین نشان خرد آن بود/ که از بد همه ساله ترسان بود/ بداند تن خویش را در نهان/ به چشم خرد جست راز نهان (شاهنامه، ۷:۲۱۴)؛

۴. خرد در نقش نگهبان و آرایش دهنده‌ی جان آدمی: خرد گیر کارایش جان تست/ نگهدار گفتار و پیمان تست/ هم آرایش تاج و گنج و سپاه/ نماینده‌ی گردش هور و ماه (شاهنامه، ۷:۴۰۲)؛

۵. کسب فضایل اخلاقی از رهگذر خرد: که ما را فزونی خرد داد و شرم/ جوامرودی و داد و آواز نرم (شاهنامه، ۷:۴۱۲)؛

با توجه به آنچه که در شاهنامه از نظر گذرانیم، این خردگرایی حکیمانه بدون خاستگاه بومی و ناگهانی نمی‌تواند صورت‌پذیر شود. بی‌تردید فردوسی در طول سه دهه تلاش تابسوز خویش برای تدوین «کاخ بلند» به برخی از این سرچشمه‌ها دسترسی داشته است. از آنجا که مردم هزاره دقیقاً در حوزه جغرافیایی مربوط به داستان‌های اصلی شاهنامه زیست و زندگی داشته‌اند، از این رو به راحتی نمی‌توان برای خرد جمعی مردم هزاره، خاستگاه‌هایی جدا از تاریخ/اساطیر شاهنامه فردوسی تعریف کرد.

بدین قرار، بحث را سر راستانه بدانجامی کشانیم که علی‌رغم جدا ناپذیر بودن خرد جمعی مردم هزاره با افکار حکیم ابوالقاسم فردوسی و حکیم ناصر خسرو قبادیانی و مورخان خوش‌فکری چون بیهقی دبیر و نگارنده تاریخ سیستان و نویسندگان خداینامه‌ها، خرد جمعی در واقع همان خرد دموکراتیک است که ریشه در زربین‌ترین فصل تمدن غربی عصر روشنگری- دارد. به عبارت دیگر، طرح مساله‌ی اصالت فرد و اصالت جمع که آیا فرد باید همواره دغدغه‌های شخصی مانند منافع اقتصادی و باورها و احساسات فردی خود را دنبال کند یا خیر، بلکه مصلحت عمومی را بر آنها ترجیح دهد، از دیر باز ذهن و فکر اندیشمندان علوم سیاسی را از عصر فرهنگی یونان باستان به این سو، به خود مشغول می‌کرد و هرکدام از آنان به نحوی می‌کوشیدند برای این پرسش تفرقه برانگیز پاسخی فراهم کنند که در نتیجه منجر به نوعی جبهه‌بندی میان متفکران شد. اکثر اندیشمندان، به جز دنیا‌گرایانی چون دیوژن و گروندگان شاخه‌های عرفانی رواقی و عرفای مسلمان، امر اجتماعی را ترجیح داده‌اند. مثلاً ارسطو با جمله معروف «انسان حیوان سیاسی

است» نسبت خود را با اصالت فرد و جمع به روشنی مشخص کرد. ارسطو در دیدگاه سیاسی خود خانه (House) و پولیس (Polis) را در فرم‌های اجتماعی از هم متمایز کرد و با تکیه به انواع حاکمیت/ساختارهای سیاسی، باورمند بود که انسان‌ها فقط در اجتماع با همدیگر وارد گفت و گو می‌شوند و کنش انجام می‌دهند و خردمندی و زبان و کنش را می‌سازند و بر اثر همین کرد و کارهای سیاسی است که توجه به دغدغه‌های اجتماعی -خیر عمومی- برای تامین رفاه عمومی به تأیید و استواری می‌رسد و اقبال عمومی می‌یابد. اما توماس هابز با طرح تئوری بدبینانه وضعیت طبیعی که از آن منظر «هر انسانی، گرگ انسان دیگر بوده و جنگ همه علیه همه» تصور شده بود، بر اصالت فردی اتکا داشت اما طرح قرارداد اجتماعی او با محوریت «لویاتان» به فلسفه‌اش خصلت جمعی داد، زیرا در این رویکرد او «قرارداد اجتماعی» می‌توانست چگونگی شکل‌گیری روح جمعی یا همان خرد جمعی را تعیین کند. اما این قرارداد/قانون هابزی از سوی منتقدان مورد مناقشه قرار گرفت چرا که -از دید آنها- خرد جمعی نمی‌توانست در چارچوب قانون تقلیل پیدا کند بلکه لازم بود تا تمامی عناصر فرهنگ، دین و فلسفه به‌کار گرفته شوند تا این مهم -خرد جمعی- به تحقق برسد. در این میان فردریک هگل با پایه‌ریزی دستگاه مفهومی خود تلاش طاقت فرسا به خرج داد تا با رسیدن به تبیین مفهوم خرد جمعی، بر این بحث نیز نقطه پایان بگذارد. او در کتاب پدیده شناسی روح، ضمن روایت تحول تاریخی روح، روی خودآگاهی انگشت نهاد. از دید او خودآگاهی به معنای رسیدن به درک وحدت خویش است که در «دیگر بودن» تحقق می‌یابد و در «من»ی که موضوع مفهوم خویش است، اما در عمل موضوع خویش نیست؛ چراکه سوژه میل امری است که به دنبال خود کفایی است و از آنجا که خودآگاهی فقط در یک خودآگاهی زنده است که می‌تواند تحقق یابد و بتواند موضوع را که هم من و هم سوژه است در بر بگیرد، ناگزیر است که من با مفهوم دیگر تبیین شود، بنابراین مفهوم روح آفریده می‌شود. آنچه برای آگاهی ادامه خواهد یافت جوهر مطلق است که در آزادی و خود کفایی که مقابل او قرار دارد رقم می‌خورد و وحدتی را برای آگاهی‌های گوناگون موجودات متفاوت ایجاد می‌کند. این وحدت در من و ما صورت می‌گیرد و روح در نقطه عطف به آگاهی خود دست می‌یابد و از آنجا که این آگاهی فراسوی جهان رنگارنگ محسوس است، به سوی ورود به روشنایی فهم و نظام مفهومی پیش می‌رود. بدین قرار هگل سوژه فردی را به روح ارتقا می‌دهد و روح از دیدگاه هگل همان خرد جمعی است که در تکوین تاریخی خود مراحل متفاوت را طی می‌کند تا بتواند ساختار سیاسی دولت- را تحقق ببخشد. از نظر هگل اقوام بدون دولت تاریخ ندارند و سه مفهوم روح مطلق، دولت و تاریخ در هم می‌تنند تا آزادی

را به وجود آورند. بدین سان هگل، این غائله را حنازه بر سر اصالت فرد و جمع- تقریباً پایان بخشید. اما واقعیت این است که اگر خرد جمعی را از این زاویه نگاه کنیم هزاره‌ها هیچگاه دست کم در پنج قرن اخیر- نتوانسته‌اند با تکیه بر روح جمعی به هدف تامین منافع عمومی خود منسجم شوند. این مشکل اما از آنجا ناشی می‌شود که پس از قلع و قمع هزاره‌ها توسط عبدالرحمان؛ این جماعت محروم و محکوم دچار فروپاشی مهیب اجتماعی شدند. نخبگان، فرهنگیان و صنعت‌گران هزاره بدون استثنا به تیغ بی دریغ جلادان امیر جبار سپرده شدند. نظم و شیوه زندگی سیاسی ارباب/رعیتی هزاره‌ها کاملاً از هم پاشید. در نتیجه هزاره‌ها به یک انزوای اجباری سیاسی/اجتماعی رانده شدند. وضع مالیات کمرشکن دولت آل یحیی، محرومیت از آموزش و دوری از تجارت و کنش‌های سیاسی، همگی دست به دست هم داد تا هزاره‌ها فقط به یک موضوع فکر کنند: «تهیه مالیات حکومت و تقلا‌ی جان فرسا برای رهایی از مرگ».

بنابراین، تاسیس نخستین نشریات چاپی افغانستان مانند جریده شمس النهار، سراج الاخبار، روزنامه انیس و حتی نگارش و چاپ کتاب سراج التواریخ ملافیض محمد کاتب -که به نحوی روایتگر رنج انسان هزاره و عوامل و دلایل آن بود- هم نتوانست جانی به تن نجیف و اوضاع فرهنگی ضعیف هزاره‌ها ببخشد و آنان را از لحاظ فکری منسجم نموده و در راستای تغییر حال و روز شان به حرکت درآورد. با این حال، شکل‌گیری دهه دموکراسی دوران ظاهر شاه و متعاقب آن ظهور انقلاب هفت ثور را می‌توان فرصت‌های مغتنمی برای هزاره‌ها دانست که در روند شکل‌گیری تحول نخستین؛ تعدادی از روشنفکران هزاره مانند سید اسماعیل بلخی، محمد اسماعیل مبلغ، شاه زهما، عبدالحسین مقصدوی، محمد عیسی غرجستانی و غیره دست به قلم بردند و حتی الامکان به دغدغه‌های ذهنی خود و روایت رنج مردم هزاره پرداختند. اما در روزهای آغازین تحول دومین؛ تعداد زیادی از فرهنگیان خون‌گرم اما تحول طلب هزاره مانند اکرم یاری، صادق یاری، محمد اسماعیل مبلغ، عزیز طغیان و بسیاری از شخصیت‌های تاثیر گذار، قربانی برنامه‌های شوونیستی تره‌کی/امین شدند. اما در دوران حکومت کارمل/نجیب عده‌ای از هزاره‌ها از میان خون و خاکستر قد برافراشتند و کارهای فرهنگی کردند. از آن جمله می‌توان به تاسیس و نشر مجله وزین غرجستان، احراز پست نخست وزیری توسط یک هزاره و تاسیس شورای سراسری ملیت هزاره اشاره نمود.

یکی از تکانه‌های شدیدی که انقلاب هفت ثور و جنگهای داخلی بر هزاره‌ها وارد کرد، مهاجرت آنان به کشور ایران، آشنایی نسبی با

سپماخرد

...ادامه از ص ۲

سهم نشریات در شکل پذیری...

تحولات منطقه‌ای/جهانی، دسترسی به انواع کتاب، مجلات، روزنامه‌ها، تلویزیون‌ها و سایر رسانه‌ها، شکل‌گیری احزاب هشت‌گانه هزاره‌گی در آن سرزمین و متعاقب آن شکل‌گیری حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری بود. گرچه برخی از منتقدان شکل‌گیری احزاب هشت‌گانه را نوعی فرصت‌سوزی، اشتباه سیاسی/ تاریخی و دور نگه داشتن مردم هزاره از امکانات تغییر آورنده دوران خلقی‌ها قلمداد می‌کنند اما داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که از یکسو ذهنیت جامعه هزاره در آن زمان برای پذیرش تغییر فرهنگی و سیاسی از نوع سوسیالیستی آن- به هیچ وجه آماده نبود و از سوی دیگر متاع سیاسی احزاب وابسته به ولایت فقیه در میان هزاره‌ها مشتریان پر و پا قرص و جان فدا داشت. بدین سان، از جمله پیامدهای فرهنگی حزب وحدت می‌توان به تاسیس و نشر «مجله حبل الله»، «فصلنامه سراج»، «هفته نامه وحدت»، «فصلنامه وزین دُرّ دری»، «فصلنامه خط سوم» و غیره در ایران و نشریات «عصری برای عدالت» و «امروز ما» در کشور پاکستان اشاره کرد. زیرا با وجود محدودیت‌هایی که هر روز دولت ایران برای مهاجرین افغان وضع می‌کرد، حضور میلیونی هزاره‌ها به آنان این امکان را داده بود که تعداد زیادی از آنان شامل حوزه‌های علمیه و مکاتب رسمی ایران و مکاتب خودگردان مهاجرین شده و از آن طریق به مراکز تحصیلات عالی آن کشور راه یابند و به موازات آن، نشریاتی را با تقلید از نشریه‌های ایرانی سدر چارچوب محدودیت‌های سانسورگرایانه حکومت ولایت فقیه- تاسیس نمایند.

بنابراین، ساختار سیاسی و دموکراتیک کنونی برآمده از لشکرکشی آمریکا به افغانستان؛ به هزاره‌ها امکان داد تا با اشتیاق و ذوق زدگی زاید الوصف به پیشوازی فعالیت‌های فرهنگی رفته و به روی روند فراگیری علم و دانش آگاهانه آغوش بگشایند. تاسیس نشریاتی چون «روزنامه انتخاب»، «هفته نامه اقتدار ملی»، «هفته نامه مشارکت ملی»، «روزنامه وحدت»، «روزنامه جامعه باز» و ... از بهترین و پر تیراژترین نشریاتی بود که به وسیله هزاره‌ها مدیریت و گرداندگی می‌شد. در عین حال صدها نفر از نویسندگان هزاره برای فعالیت در نشریات مختلف و کار کتاب فروشی روی آوردند. در حال حاضر هم نشریاتی مانند «فصلنامه اندیشه معاصر»، «فصلنامه ادبیات معاصر»، «روزنامه اطلاعات روز»، «روزنامه افغانستان ما»، «هفته نامه جاده ابریشم» و دیگر نشریات چاپی که تقریباً نض مطبوعات کشور را در دست دارند، توسط جوانان تحصیلکرده هزاره مدیریت می‌شوند و هر کدام از این نشریات و ایجاد کتابخانه‌ها و چاپخانه‌های مختلف همانگونه که در بیداری جامعه هزاره موثر بوده، در شکل‌دهی خرد جمعی هزاره‌ها نیز نقش برجسته ایفا نموده است. در این میان اما دستیابی هزاره‌ها به اینترنت -فضای مجازی- به ویژه «فیسبوک» اوج تکاپوی همه جانبه در راستای شکل‌گیری روح جمعی آنان را بازتاب می‌دهد؛ چرا که در فیسبوک همانگونه که هر فرد می‌تواند نقش یک رسانه کوچک را بازی کند، در عین حال با استفاده از امکانات فراوان فضای مجازی می‌تواند بدون محدودیت‌های سانسوری در مورد اوضاع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی، اقتصادی، تحولات علمی و جغرافیایی جهان آگاهی همه جانبه حاصل کند و حاصل دستیابی به این آگاهی‌های کسب شده را همزمان از برگه فیسبوک خود با دیگران نیز شریک سازد. از سوی دیگر فضای مجازی این امکان را برای کاربران فراهم می‌کند تا وضعیت زندگی مردم و شرایط سیاسی کشور خویش را با وضعیت و شرایط زندگی سایر مردمان جهان مقایسه کند و از رهگذر این مقایسه موفق به تشخیص نارسایی‌های گوناگون شود و در صورت لزوم بر آن نارسایی‌ها انگشت گذاشته و همزمان برای حل آنها فکر کند. بنابراین از آنجا که در گستره فیسبوک امکان تبادل نظر به شکل گسترده وجود دارد، انسان‌های مختلف و دور از هم به راحتی می‌توانند از طریق گفت و گو و با صرف هزینه اندک، اهداف و منافع مشترک را شناسایی نموده و به همبستگی اجتماعی و وحدت فکری برسند، در چنین وضعی خرد جمعی شکل می‌گیرد تا کنش‌های اجتماعی متکی به آن را در راستای تأمین منافع جمعی راهبر شود. با این وصف، نشریات مختلف و به ویژه فیسبوک این امکان را برای هزاره‌ها را فراهم کرده تا آنان خرد جمعی خود را در راستای تأمین منافع جمعی جهت بدهند. البته یکی از ویژگی‌های فیسبوک برخلاف نشریات چاپی- این است؛ همانگونه که می‌تواند به شکل‌گیری خرد جمعی کمک کند، در مواردی سبب دلیل سرعت عمل در انتقال پیام- به همه گیر بلاتمت/ حماقت جمعی هم می‌انجامد. در عین حال کم نبوده نیست نمونه‌هایی که هزاره‌ها خرد جمعی خود را از طریق انتقال پیام‌های فیسبوکی به نمایش گذاشته‌اند، از آن جمله می‌توان به شکل‌گیری جنبش میلیونی تبسم، جنبش روشنائی، دادخواهی برای ارزان‌گان و جاغوری، دادخواهی برای آزادی علی‌پور و دهه‌ها مورد دیگر اشاره کرد. بدین ترتیب، یکی از راه‌هایی که هزاره‌ها می‌توانند راهی به راهی از پراکندگی مدام به هدف تقویت خرد جمعی باز کنند، تاسیس رسانه‌های فراگیر مانند رادیو، تلویزیون، اینترنت کلب، کتابخانه و نشریه‌های منتقدانه و مستند به اسناد علمی است زیرا در این میان آنچه که از میان رسانه‌های گوناگون نقش نشریات چاپی را بر جسته می‌کند، از یکسو ارزان‌ی و در دسترس بودن نسبی آن است که هر گروهی با هزینه کم می‌تواند آن را ایجاد و گرداندگی کند و از سوی دیگر ماندگاری نسبی و انتقال مطالب آن به نسل‌های آینده است؛ در حالی که اینترنت، رادیو و تلویزیون تا حدودی از این ویژگی بی بهره هستند. از این رو گسترش روز افزون نشریات چاپی، با کیفیت نسبی محتوایی و تعهد تاریخی/فرهنگی نویسندگان و گرداندگان آنها می‌تواند خرد جمعی هزاره‌ها را به شکل کم سابقه‌ای در راستای تأمین منافع جمعی و مصالح علیای آنان تقویت کند.



انتخابات ۹۷

عیان‌ترین نمایش ابتدال دموکراسی

کتاب: محمد جاوید کریمی

از جمله‌ی دیگر مواردی است که بی‌گمان می‌توان مدعی شد که نقشی تخریبی در حضور موثر مردم در پای صندوق‌های رای داشته‌اند. در صورتی که این اعتقاد درست باشد که روند مذکور در واقع روندی مدیریت شده از سوی دولت بوده است، هر نوع انتظار برای برخودن با خاطیان، انتظاری ناپرخنده است. همین که برای این خاطیان، مدال قهرمانی در نظر گرفته نشود، کافی است.

با تمام این حرف‌ها و علی‌رغم تمام بی‌معناری‌هایی که در فضای سیاسی این کشور وجود دارد و با وجود تمام تلخ‌کامی‌هایی که هر دوره‌ی انتخاباتی برای مردم ما در پی داشته است، فرصت انتخابات همواره زمینهای بوده است که ما با گسست‌ها و گسل‌هایی آشنا شویم که در جامعه‌ی ما وجود دارد و ما وجود و حضور آن‌ها را صرفاً در زمان انتخابات می‌توانیم احساس کنیم. این تجارب برای ما کم بها بدون هزینه به دست نیامده است. بهای آن‌ها سال‌ها آزمون و به نتیجه نرسیدن بوده است. تلاش کردن برای آوردن تغییر در نهایت نا امید شدن بوده است. بسیاری ذات خود را پیش از این بر ما آشکار کرده بودند. با تمام آن چه از این حکومت در سالیان گذشته دیده‌ایم، ساده دلانه است که به آن دل ببندیم و انتظار داشته باشیم که حاکمیت انتخاباتی مردم‌سالارانه و شفاف و خالی از هر نوع تبعیض و به دور از هر نوع جانب‌داری را اجرا کند. ما باید می‌دانستیم که حکومت تمام تلاش خود را به کار خواهد بست و نمی‌توانست که به کار نیندد تا حضور گروه‌هایی همچون مردم را به گونه‌ای مدیریت کند تا کم‌ترین تأثیر را داشته باشد. از کوزه همون برون تراود که در او است. انتظاری جز این خطا بوده است. در عین حال باید محاسبات و عملکرد ما به گونه‌ای می‌بود که تمام این دشواری‌ها و در عین حال حساسیت موقعیت را درک کرده و بر اساس آن برنامه‌ریزی و عمل می‌کردیم. برداشت من این است که هزاره‌ها در انتخابات پارلمانی نسبت به انتخابات ریاست جمهوری کمتر اهمیت دادند. در حالی که انتخابات پارلمانی برای ما به مراتب مهم‌تر از انتخابات ریاست جمهوری است. با وجود تمام موانع و مشکلات که فرا راه حضور مان قرار داده بودند، اگر در این انتخابات هزاره‌ها با هماهنگی و انسجام در راستای تراکم رای و اراده شان عمل می‌کردند، قطعاً چانس آنرا داشتند که تعداد زیادی از نخبگان متعهد، با سواد و شجاع خویش را بجای آقازادگانی که جز شهرت جد و زب، چیزی دیگری از خود ندارند، به نمایندگی از جامعه‌ی خویش در پارلمان بفرستند و طبعاً با این رویکرد، رای هزاره‌ها هدر نرفته و حضور سنگین و مقتدرانه نمایندگان با فهم و متعهد مردم ما

بر خلاف آنچه که توقع می‌رفت، هزاره‌ها با وجود تهدیدات امنیتی و چالش‌های فراوانی که فرا راه اشتراک آن‌ها در انتخابات پارلمانی ۱۳۹۷ وجود داشت، باز هم همانند گذشته بصورت گسترده در انتخابات حاضر شده و برای استیفای حقوق سیاسی خود اقدام نمودند. تجربه‌ی این انتخابات نشان داد که هنوز هم این مردم خواهان تأمین صلح و ثبات از طریق پروسه‌های دموکراتیک هستند و روزنه‌های امید آن‌ها به ایجاد تغییر با توسل به شیوه‌های مدنی، هنوز کاملاً بسته نشده است. اما در کمال تاسف دیده شد که حکومت نه تنها این حضور مدنی و شکوهمند را قدر ندانست، بلکه بدون در نظر داشت قانون اساسی کشور، اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون حقوق سیاسی مدنی، تعداد زیادی از شهروندان به ویژه هزاره‌ها را از حق بشری آن‌ها (حق رای) محروم کرد؛ محرومیتی که بر اساس برخی شواهد، صرفاً حاصل ضعف در مدیریت پروسه‌ی ملی انتخابات نبوده و بلکه نوعی پروژوی سازماندهی شده برای مهندسی رای مردم بوده است.

طوری که می‌دانیم، قرار بود پروسه انتخابات ساعت ۷ صبح در تمام مراکز رای دهی در سراسر کشور عملاً آغاز گردد، اما دیده شد که از طرق مختلف چون فعال نبودن دستگاه‌های بایومتریک، نبود و کمبود لیست رای دهندگان در مراکز مربوطه، تاخیر در آغاز کار مراکز رای دهی، فرستادن لیست رای دهندگان بامیان به هرات و ... تعداد زیادی از مردم به ویژه هزاره‌ها از حق رای محروم شدند. اگرچه کمیسیون انتخابات در مراکز رای دهی که در روز اول با تاخیر بیشتر فعال گردیده بود، انتخابات را برای روز بعد نیز تمدید کرد، اما واضح است مردمی که در روز اول با دنیایی از سرگردانی نتوانستند از حق رای خود استفاده کنند، تمایلی برای اشتراک در روز بعد را نخواهند داشت. اگر گمانه‌هایی که در مورد مدیریت مهندسی شده برای کاهش حضور هزاره‌ها در انتخابات وجود دارد درست باشد، رعایت دو اصل عمده از طرف کمیسیون با تردید مواجه است. در صورت درستی این گمانه‌ها، می‌توان کمیسیون را در رعایت اصل عدم تبعیض و اصل بی‌طرفی در انتخابات ناکام دانست.

به علاوه، نقش حکومت و نهادهای حکومتی در کاهش حضور مردم و یا کاستن از تأثیر این حضور را نمی‌توان صرفاً به آن چه در روز انتخابات رخ داد، خلاصه کرد. ناکارآمدی دولت در ایجاد اعتماد نسبت به تأمین امنیت انتخابات که باعث شد تا هشدارهای مربوط به رخ دادن پیامدهای ناگوار امنیتی در مراکز رای‌دهی از سوی عده‌ای جدی تلقی شود، کارنامه‌ی ضعیف کمیسیون در برگزاری انتخابات شفاف که باعث سلب اعتماد بخشی از جامعه نسبت به پروسه‌ی انتخابات شد نیز

در پارلمان کشور، به نفع همه می‌بود. سخن دیگر، خطاب به تعدادی از روشنفکران است که متأسفانه مسئولیت روشنفکری خود در جریان انتخابات را خوب ادا نکردند. از قشر تحصیل کرده و روشنفکران جامعه توقع می‌رفت تا در راستای هماهنگی و انسجام آرای مردم تلاش می‌کردند نه اینکه کاری کنند که همانند گذشته رای مردم فاقد حداکثر نتیجه‌ی ممکن و مطلوب باشد. در کمال تاسف در این انتخابات ما شاهد رواج زد و بندهای غیر اخلاقی و تجارت آرای مردم توسط کسانی بودیم که مسئولیت ترویج اخلاق، ارزشهای انسانی و دموکراتیک در جامعه را بر عهده دارند. اینها برای کسانی کار کردند که هیچ تعهد و الزامی نسبت به مصالح و منافع جامعه‌ی ما ندارند. در واقع این حضرات مصداق کامل همان ضرب المثل پر مغز هستند که می‌گویند: «هر چه بگردد نمکش می‌زنند، وای از آن روز که بگردد نمک». کسانی که باید آگاه کننده مردم باشند، خاک به چشم آن‌ها پاشیدند؛ کسانی که باید احیا کننده‌ی تعهد و مسئولیت در جامعه باشند، نمادی شدند از فقدان هر نوع تعهد در قبال آینده‌ی جمعی. کسانی که باید به ما می‌آموختند که در انتخابات منافع شخصی، سمتی و گروهی را رها کنیم و به منافع کلان جمعی ببیندیشیم، جمع را و جامعه را در بدل پول فروختند. کسانی که باید رسول آگاهی و پیامبر معرفت می‌بودند و مردم ما را در دوردست‌ترین نقاط، آگاه می‌کردند، واسطه شدند تا همین مردم بی‌خبر، رای خود را به کسانی بفروشند که کوچک‌ترین آگاهی از درد و رنج مردم ندارند. در طول تاریخ آدمهای زیادی بوده‌اند که بخاطر حفظ مقام میری و یا بدست آوردن پول و ثروت در حق مردم خویش خیانت روا داشتند اما تاریخ در بدترین شرایط از اعمال آنها چشم‌پوشید و آن را در دل خود درج کرد. اکنون هم هر یک از اعمال ما، خدمت باشد و یا خیانت، درج تاریخ خواهد شد. در واقع آن چه این حضرات انجام دادند، بدعتی بود که تا کنون به این شکل، در عین وقاحت و عیان بودن در کشور ما سابقه نداشته است. هزینه کردن پول برای مهندسی افکار عمومی و سمت و سو دادن به آن، اجیر کردن قلم به دستانی که فضایی نداشته را بر تن ناموزون سیاستمداران جامه کنند، پیش از این نیز رواج داشت. چیزی که این بار وقاحت بود که دیگر هیچ تلاشی برای سمت و سو دادن به افکار عمومی صورت نمی‌گرفت. قلم به دست دیگر قلم را نمی‌رقصاندند، بلکه صرفاً بسته‌های پول نقد را به خانه‌های اربابان و صاحبان نفوذ می‌بردند و در بدل رای به آن‌ها تحویل می‌دادند. دموکراسی هیچ گاه این چنین به ابتدال کشیده نشده بود.



را کتابی برای همه کس و هیچ کس نامیده است؛ یعنی کتابی که مخاطبش همگانی است، اما از آن رو که اندک افرادی یافت خواهند شد که بتوانند زندگی خود را حسب محتوای این کتاب رقم بزنند، از این رو برای «هیچ کس» نوشته شده است. مضاف بر این، نوشتن عبارت است از آشکار کردن. نویسنده با نوشتن وضعیت را آشکار می‌کند؛ آشکار کردن وضعیت به مثابه پهن کردن تمام جوانب زندگی در زیر آفتاب نگاه‌ها است. از این لحاظ است که نوشتن قربابت نزدیک با نقد کردن و اعتراض نمودن پیدا می‌کند. آدمی با نوشتن است که ندای بلندترین اعتراض‌ها را سر می‌دهد؛ آن را در تاریخ ماندگار نموده و برای آیندگان به یادگار می‌گذارد.

اعتراضی که با نوشتن سر داده می‌شود می‌تواند از دو ساحت به بررسی گرفته شود. ساحت اول بر می‌گردد به قلمرو خصوصی زندگی آدم‌ها که فرد در این صورت علیه جهان خود به شورش بر می‌خیزد؛ از رنج‌های هستی شناسانه خود می‌گوید و به زیبایی‌ها و زشتی‌های زندگی نفرین و آفرین می‌فرستد. در این مورد نوشتن عبارت است از مواجهه فرد با دنیای خود فرد. این جا فرد آزاد است و زندگی خود را در آن سوی امیدها و ناامیدی‌ها رقم می‌زند. پائولو کوئیلو در وصف نوشتن گفته است: «نویسندگی، تجربه‌ی انفرادی است». در این مورد نویسنده به عنوان یک فرد خودش را در برابر تجربه‌های فردی خود قرار داده و با خود به مکالمه می‌پردازد. اما ساحت مقابل این مورد، عبارت است از قرار گرفتن فرد در برابر جمع؛ یعنی نویسنده می‌خواهد روایت گر تاریخ باشد. از ویرانی و بی‌عدالتی می‌نویسد و به توصیف صلح و آرامش جمعی می‌پردازد؛ هر چند کمتر نویسنده‌ای را می‌توان پیدا کرد که همیشه بر وضع موجود صحنه گذاشته باشد و تمجیدگر وضعیت باشد. نویسنده مدام تلاش می‌کند تا اعتراض کند، و این اعتراض خود را با نوشتن به میدان می‌کشد. اما اعتراض همیشگی نویسنده نه به معنای این است که نویسنده محل آرامش است، بل به این معنا است که نویسنده می‌خواهد با اعتراض خود زندگی انسانی را از زیر آوار پلشتی‌ها و پلیدی‌ها بیرون بکشد؛ چه آن که آدمی گرایش ناشناخته‌ای به پلید شدن دارد و نویسنده می‌کوشد تا این راز را، به خاطر خفه کردنش، آشکار کند.

ژان پل سارتر (فیلسوف و نویسنده‌ی فرانسوی) در واپسین عبارات کتاب زندگی نامه خودنوشت «کلمات» می‌نگارد: «تمامی یک انسان از تمامی انسان‌ها ساخته شده و برابر کل آن‌ها ارزش دارد، و ارزش هر یک از آن همه با او برابر است». این ارزش از کجا آشکار می‌شود؟ سارتر در این مورد تحلیل خود را دارد، ولی از آن جایی که می‌توان هر فرد را همچون یک جهان در نظر گرفت، ما نیز به عنوان یک فرد می‌توانیم ادعا کنیم که این ارزش از روایت‌گری بر می‌خیزد. یعنی یک انسان از آن جهت می‌تواند ارزشی برابر با تمام انسان‌ها داشته باشد که می‌تواند روایت‌گر زندگی یک کتله عظیم انسانی باشد. یعنی فرد با نوشتن است که می‌تواند تمامی ارزش‌های موجود را به یک ارزش تقلیل داده و از طریق آن علیه «وضعیت» اعتراض کند. «نوشتن» همان ارزشی است که یک انسان را برابر با تمام انسان‌ها می‌کند.

«نوشتن» ارتباط وثیقی با «وضعیت» دارد. نوشتن برای روایت کردن وضعیت است. ممکن است این وضعیت وضعیت فردی باشد یا جمعی؛ در هر صورت نوشتن باید آشکار کننده وضعیت باشد. نویسنده با نوشتن خود است که هویت خود را، و از طریق خود هویت جامعه خود را، آشکار می‌کند. رسالت نویسنده هم سنگین و دشوار است. از آن جایی که فقط با نوشتن است که می‌توان وضعیت را برای دیگران بازگو و روایت نمود، نویسنده مسئول است تا یک روایت گر دردمند و صادق باشد. یک نویسنده زمانی می‌تواند رسالت خود را به صورت درست ادا کند که خودش را از دام گمان‌های سلب و جزم رهایی بخشد؛ جهان را از روزنه عقلانیت بنگرد و دریچه‌های احساس و عصبیت‌های قومی و قبیله‌ای را با معیار عقلانیت و تفکر، برای «ساختن» زندگی انسانی، از نو بازسازی کند. مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، نویسنده رسالت دارد «وضعیت» را عقلانی تفسیر نموده و روایت خود را حسب گمان‌های شخصی خود تقدیم دیگران نکند. از آن جایی که زندگی با نوشتن روایت می‌شود، نویسنده با نوشتن می‌تواند دنیا را به مکان رویایی تبدیل نموده، و مواجهه عقلانی با تمام رخدادهای بیشترین کمک را برای ما در این مورد می‌نماید.



فرجام غم انگیز نوشتن

گویی کلمات مجبور و محکوم به هبوطاند و نویسنده فقط واسطه و وسیله‌ای است برای این فرود. دونالد بارتمی می‌گوید: «نویسنده واسطه اثر است. گویا اثر او را استخدام کرده تا آن را روی کاغذ بیاورد. نویسنده مانند میله برق گیر است که نیروی انباشته در اختلالات جو را در خود جذب می‌کند و در قالب برق به زمین منتقل می‌کند.»

این سخن بارتمی بگونه‌ای افشای راز درونی نویسندگان است. همان سر مگویی که نویسندگان به مردم نمی‌گویند، یعنی این حقیقت که نویسندگی، نوعی جن زدگی است، در معرض صاعقه قرار گرفتن که برونداد آن در قالب کلماتی است که نگاشته می‌شود. اثر است که از اعماق روح به سطح آمده و خود راهی برای نوشته شدن می‌یابد و سر چشمه آغازین آن چیزی فراتر از طبیعت و یا همان روح، روان و احساس نویسنده است. پس چقدر مفهوم شگفت انگیزی است که بگوییم اثر هم روح دارد هم جسم و به علاوه‌ی آن نیرویی متافیزیکی است که نویسنده را وادار می‌کند تا متن را تولید کند. این نیروی ماورای طبیعی و یا میل ما به نوشتن نیز اغلب ابلق است؛ گاه برای خدا می‌نویسیم و گاه برای تخدیر و یا که پالایش امیال درونی‌مان. گاه دلیل نوشتن‌مان حس شفقت و همدردی با آدمیان است. گاه نیز بی آن که بدانیم، نوشتن نوعی میل به تمتع و تسخیر دیگری را بازنمایی می‌کند. از این حیث نوشتن به قول بنیامین، نوعی «تصاحب کردن» و تسخیر کردن را بازتاب می‌دهد، بدون آن که لقاحی صورت گرفته باشد.

باری، اغلب نویسندگان، افرادی آرام، درونگرا هستند که در هزار توی روح خویش، گرفتار آمده‌اند. با وجود این‌که در ساعات تنهایی، نوشتن همچون راهی برای گریز و رهایی خودنمایی می‌کند، اما در حقیقت نوشتن باعث می‌شود که نویسنده بیشتر در خود غرق شود و فاصله‌ی میان او دیگران، بیشتر شود. با هر شخصیت پردازی به ارزیابی خود مشغول می‌شود. این در خود فرو رفتگی اغلب به بی‌اعتنایی در باره‌ی دنیا و ما فیها می‌انجامد. از گرایش به نیهلیسم گرفته تا باور به دنیای ماورای این دنیا و فهم پدیده‌ها بگونه‌ای که هر گونه دل بستگی به این دنیا را محکوم می‌کند.

همین غرق شدن در دریای بی‌کران روح انسانی است که باعث شده پایان زندگی اکثر این قشر از جامعه تلخ و تراژیک باشد. چندی پیش عمران راتب در حالی جاده‌ی مرگ را پیمود که در آوان جوانی و نشاط بود. هنوز راهی دراز و پر پیچ و خم، انتظارش را می‌کشید. اما «ایست قلبی کلمات» نفس کشیدن را از او نیز ناجوانمردانه ستاند. چندی بعدتر دولت آبادی در اوج آوارگی در دیار غربت تن به مرگ داد و عازم سفری بی‌بازگشت شد. این دو نمونه، از استثنائات کسوت نویسندگی نیست، بلکه مشتکی است نمونه خروار. در زیر به فرجام زندگی تراژیک چند نویسنده اشاره می‌کنم. بررسی‌هایی که نشان می‌دهد فرو رفتن در اعماق روح انسانی، گر چه خلایق‌های انسانی را بارور ساخته احساس درونی را تقویت کرده و به تولد آثار هنری و ادبی سترگی منجر می‌شود، اما در دراز مدت می‌تواند باعث بروز اختلالات حسی و یا تغییر در زندگی این آفریدگاران زیبایی شود. گویی هیچ چیز در این دنیا بدون هزینه نیست. سفر در اعماق روح آدمی، هزینه‌ای دارد و آن اختلال در برقراری ارتباطی مناسب با محیط بیرونی نویسنده است. «سید برت»، هنرمند بریتانیایی می‌گوید که نویسندگی دو مرحله اوج احساسات درونی و آسیب

پذیری درونی را شامل می‌شود. به طوری که پس از پایان نوشتن یک رمان، برای ساعتی احساس شادی و رضایت خواهید داشت و بعد از مدتی با هجومی از افکار منفی مواجه می‌شوید. در ادامه به سرگذشت تلخ چند نویسنده نامدار می‌رسیم که پایان آن‌ها، جدا باعث ناراحتی است.

ارنست میلر همینگوی؛ از نویسندگان برجسته‌ی آمریکایی و برنده جایزه نوبل ادبیات بود که «وداع با اسلحه» و «پیر مرد و دریا» از آثار مهم او به شمار می‌آیند. همینگوی در سن ۶۲ سالگی و درحالی که زندگی آرامی را سپری می‌کرد، با قراردادن لوله اسلحه محبوب خود در دهانش و شلیک با آن، کتاب زندگی خود را برای همیشه بست.

آدلاین ویرجینیا وولف؛ بانوی بسیار برجسته و اهل قلم انگلیسی است که «به سوی فانوس دریایی» و «خانم دالووی» از کتاب‌های شناخته شده‌اش هستند. خاطرات تلخی که در دو جنگ جهانی اول و دوم رخ داد، از او فردی افسرده و رنجور ساخته بود. سرانجام بعد از پایان رمان «بین دو پرده نمایش» با نوشتن یادداشتی قابل تامل که در آن اشاره‌ای به جنون هم درخود کرده است، با جیب‌هایی پر از سنگ، خود را در رودخانه «اوز» غرق کرد. تو گویی سرانجام در نبرد با شیاطینی که در گوشه گوشه‌ی روح او خانه کرده بودند، تسلیم شده و تاب تحمل نیروی ویرانگری که او را به نوشتن وا می‌داشت از دست داد.

ریونوسوکه آکوتاگاوا؛ آکوتاگاوا را پدر داستان کوتاه ژاپن می‌دانند و همه ساله جایزه‌ای ادبی به نام او به آثار برگزیده ژاپن تعلق می‌گیرد. «پرده جهنم»، «دماغ» و «راشومون» از آثار مهم او به شمار می‌آید. آکوتاگاوا به دلیل ابتلا به افسردگی، پارانویا و توهم بصری با مصرف بیش از حد قرص در سن ۳۵ سالگی به زندگی خود خاتمه داد. او را چه بسا به



راستی به منزله‌ی یکی از معدود انسان‌هایی دانست که بر فراز دیوار روزمرگی برآمده و چیزهایی را در آن سوی دیوار دیده بودند؛ دیدنی که سرانجامی تراژیک را در نهایت برای آن‌ها رقم زد.

صادق هدایت؛ او یکی از بزرگترین داستان نویسان معاصر ایرانی است. بوف کور او یکی از برجسته ترین آثار در نوع خودش هست. هدایت در آوان جوانی دوبار دست به خودکشی زد که در دومین بار با باز کردن شلنگ گاز به زندگی‌اش پایان داد. آفریدگار بوف کور اعماقی از وجود انسان‌ها را کشف کرده بود؛ مکاشفه‌ای که بهایی سنگین داشت.

کارین بوی؛ او از سرشناس‌ترین شاعران ادبیات نوگرای سوئد است. آخرین اثر او کتاب شعر «هفت گناه مرگبار» است که پس از مرگش به چاپ رسید. کارین در سن ۴۰ سالگی به دلیل افسردگی با خوردن قرص خواب، خودکشی کرد.

ریچارد گری براتینگان؛ نویسنده و شاعر معاصر آمریکایی است که رمان «سید قزل الادر آمریکا» اولین و محبوب‌ترین اثر اوست. براتینگان در هر فصل شکار با دوستانش به مونتانا می‌رفت و تنها ادای شکارچی را در می‌آورد و هیچگاه شکاری را نزد. سرانجام در سن ۴۹ سالگی که سر قرار همیشگی‌اش برای شکار حاضر نشد، جسد او را در منزلش یافتند. طبق گزارش پزشکی قانونی، او پشت به پنجره ایستاده، رو به دریا با شلیک گلوله به سرخود، خودکشی کرده است.

این‌ها تنها بخشی از فرجام تاسف بار و غم انگیز هنرمندانی است که نوشتن را لذت‌بخش‌ترین کار در زندگی خود می‌دانسته‌اند. گویی آن‌ها از آب چشمه‌ای نوشیده‌اند که در عین مستی سکرآور آفرینش قدرتمندترین آثار هنری و ادبی، دیگر لذات روزمره‌ی زندگی برای آن‌ها رنگ و بویی نداشته است.

در رابطه با مفاد نشریاتی که از جانب زنان مدیریت و رهبری می‌شوند می‌توان گفت که، نشریات زنان علاوه بر ایجاد انگیزه برای زنان خبرنگار و حمایت از آنها به منظور بسترسازی برای کار حرفه‌ای زنان در عرصه‌ی خبر، رسانه و قلم، فرهنگ همدیگر پذیری و تساهل را نیز ترویج داده و حساسیت‌های مردسالارانه و تبعیض محور را کمرنگ می‌کنند. تشویق و تأمین مشارکت زنان در امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی از طریق نشر تحلیل‌ها و گزارشات کارشناسانه مورد مهمتری است که در این میان قابل یادآوری است. در عین حال زنانی که در این عرصه پیش گام بوده‌اند و سعی در شکستن فضای انحصاری نشراتی و مطبوعاتی داشته‌اند و کوشیده‌اند تا برای زنان نیز به عنوان بخش مهمی از جامعه در این عرصه جایی باز کرده و سهمی را کمایی کنند، با مشکلات بسیاری و موانع دشوار مواجه بوده و هستند. متأسفانه با توجه به ساختار سنتی و مرد سالار کشور آنها همواره با معضلات بسیاری برخورد کرده‌اند و حتی در بسیاری مواقع مجبور به ترک کار خویش شده‌اند.

مطبوعات و جایگاه آن در پیشبرد مطالبات زنان

----- کج: آرزو رضایی -----



که زنان خود کوشیده‌اند تا با ایجاد مرکز حمایت از زنان ژورنالیست و یا تشکیل گروه‌های نویسندگان به تاسیس یک آدرس مشخص و یا یک منبع معتبر، از حقوق زنان ژورنالیست و نویسنده حمایت کرده و جهت شرایط کاری مساعد دادخواهی کنند، اما این موضوع معلوم و مبرهن است که بدون حمایت و تعهد قاطع دولت آنها نمی‌توانند که این رسالت دشوار را به انجام برسانند.

در مقام ارزیابی فعالیت‌های نشریات برای زنان انتقاداتی نیز مطرح می‌باشد. برخی از این انتقادات چاپ همین نشریه‌ها را «پروژه‌ای» می‌خوانند، عبارتی که کنایه از عدم اصالت چنین رویکردی در میان جامعه مطبوعاتی کشور می‌باشد و چنین حرکت‌هایی را بیش از آن که برخاسته از ضرورت‌های اجتماعی درونی بدانند، وامدار حمایت خارجی قلمداد می‌کنند. برخی دیگر بر این باورند که این نشریات نو پا بوده و هنوز به این مرحله نرسیده‌اند که مشکلات همه زنان را انعکاس دهند. همین مساله باعث می‌شود که چنین نشریاتی در ارائه راه کارهای عملی و منطبق با ساختار جامعه ناتوان باشند. همچنین این نشریات فقط در اختیار عده معدودی از افراد قرار می‌گیرد و فی‌صدی بالایی از زنان به این نشریات دسترسی نداشته و به نشریات زنان اختصاص ندارد و در قسمت دیگر مطبوعات و نشریات داخلی نیز چنین مشکلی به شدت خودنمایی می‌کند. با تمام این اوصاف باید یادآور شد که مطبوعات و نشریات یکی از مهم‌ترین ابزارهای رشد جامعه به ویژه زنان می‌باشد. به گونه‌ی مثال مطبوعات می‌تواند با به تصویر کشیدن زنان موفق، برای زنان در جامعه الگو سازی نموده و به آنها خود باوری دهند و تابوهای موجود در جامعه مبنی بر ناتوانی زنان در عرصه‌های اجتماعی را از بین ببرند و یا اینکه با نشر گزارشات موثق در رابطه با وضعیت کنونی زنان، مشکلات، چالش‌ها و نقاط قوت آنان را مطرح کرده و به آرایه راهکارها پرداخته و توجه اقشار مختلف جامعه را در این زمینه جلب نمایند.

زنان، تأثیرات خشونت‌های روانی و نادیده گرفتن آن در جامعه، از جمله موضوعاتی بوده که در این نشریات به نشر سپرده شده است.

اما در رابطه با مفاد نشریاتی که از جانب زنان مدیریت و رهبری می‌شوند می‌توان گفت که، نشریات زنان علاوه بر ایجاد انگیزه برای زنان خبرنگار و حمایت از آنها به منظور بسترسازی برای کار حرفه‌ای زنان در عرصه‌ی خبر، رسانه و قلم، فرهنگ همدیگر پذیری و تساهل را نیز ترویج داده و حساسیت‌های مردسالارانه و تبعیض محور را کمرنگ می‌کنند. تشویق و تأمین مشارکت زنان در امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی از طریق نشر تحلیل‌ها و گزارشات کارشناسانه مورد مهمتری است که در این میان قابل یادآوری است. در عین حال زنانی که در این عرصه پیش گام بوده‌اند و سعی در شکستن فضای انحصاری نشراتی و مطبوعاتی داشته‌اند و کوشیده‌اند تا برای زنان نیز به عنوان بخش مهمی از جامعه در این عرصه جایی باز کرده و سهمی را کمایی کنند، با مشکلات بسیار و موانع دشوار مواجه بوده و هستند. متأسفانه با توجه به ساختار سنتی و مرد سالار کشور آنها همواره با معضلات بسیاری برخورد کرده‌اند و حتی در بسیاری مواقع مجبور به ترک کار خویش شده‌اند. ارزیابی وضعیت زنان در این باره در نقاط مختلف کشور به صورت یکسان نیست؛ چرا که فرصت‌ها و چالش‌ها در ولایات مختلف افغانستان تفاوت‌های چشم‌گیری داشته است. ناامنی و خشونت باعث ایجاد محدودیت در فعالیت‌های زنان گردیده است. به طور مثال گاهی زنان خبرنگار کوشیده‌اند تا برای حفاظت از خود با اسم مستعار وارد عرصه شوند و یا زنان زیادی بوده‌اند که در حین کار و یا تهیه گزارش با آزارهای لفظی و خیابانی روبرو شده‌اند. در کشوری که نفس زن بودن، کافی است تا دیگران به شما به چشم طعمه و قربانی نگاه کنند، کار مطبوعاتی کردن برای زنان به گونه‌ای مضاعف آن‌ها در معرض خشونت قرار می‌دهد. در بسیاری موارد نوشتن از حقوق برابر برای زنان خلاف شریعت و عرف پنداشته شده و کوشش شده تا به نحوی این رویکرد به تمسخر و کنایه گرفته شود و یا اینکه به صورت جدی با نویسندگان برخورد صورت بگیرد. اگر چه

به اینکه خود باید برای تغییر وارد میدان شوند به تاسیس نشریات تخصصی زنان پرداختند و در این راستا گام‌های نسبتاً موثری را برداشتند؛ تا جایی که جامعه امروزی مطبوعاتی ما شاهد حضور نشریات زیادی است که مختص به بخش زنان هستند و مدیریت آن نیز به دوش خود آن‌هاست. بسیاری از این نشریات در عرصه‌ی کار خویش موفق بوده‌اند، آن گونه که حتی مستحق دریافت جوایز بین المللی گردیده‌اند. به عنوان نمونه می‌تواند خانم شکرپه بارکزی را نام برد که از سوی سازمان نقد و بررسی مطبوعات جهان به عنوان سردبیر سال انتخاب شده و طی مراسمی در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک تندیس بلورین جایزه‌ی ویژه‌ی سردبیر بین المللی سال ۲۰۰۴ را دریافت کرد. از نشریات امروزی مختص به بخش زنان می‌توان از هفته‌نامه «فردای «آینه زن»، «نگاه زن»، «نیم رخ»، هفته‌نامه «فردای بهتر برای زنان»، «خبرگزاری زنان افغان»، «مجله مرسل» و ... نام گرفت.

رویکردی را که بنده از مطالعه این نشریات دریافت نمودم این بود که بیشتر آنها کوشش کرده‌اند تا آینه‌ای برای انعکاس مشکلات و نابرابری‌های حقوقی زنان باشند و با مصاحبه و معرفی زنان نخبه، سایر زنان را به مشارکت در عرصه‌های مختلف اجتماع فرا بخوانند و یا فضایی را ایجاد کنند تا زنان واقعیت‌های زندگی خویش را تبارز داده و نظریات و خواسته‌هایشان را مطرح کنند. بعضی از نشریات تمرکز بیشتری را روی ارتقای ظرفیت بانوان نموده‌اند چرا که آنها معتقدند که در کشور ما بیشتر معلومات و دانش در کنترل مردان می‌باشد. به این ترتیب این نشریات رسالت خویش را آگاهی‌دهی به زنان قرار داده‌اند، با این فرض که بخش مهمی از تبعیضی که در حق زنان روا داشته می‌شود، ریشه در بنیادهای نادرست آگاهی اجتماعی دارد. تقریباً همه آنها خواسته‌اند که خشونت علیه زنان را عملی زشت و قبیح نشان داده و پیامدهای ناگوار آنها را به تصویر بکشند و از این طریق مبارزه علیه پدیده‌ی خشونت را در عرصه‌ی فرهنگ ساماندهی کنند. به طور مثال موضوعاتی مانند عوامل آمار بالای اقدام به خودکشی بالا نزد زنان افغانستان، محاکم صحرائی

همان طور که می‌دانیم زنان در جامعه‌ی افغانی یکی از محروم‌ترین اقشار جامعه بوده که متأسفانه در طول تاریخ از اساسی‌ترین حقوق انسانی خویش محروم بوده‌اند. گرچه محرومیت زنان عوامل بی‌شماری دارد اما آنچه را در این متن می‌خواهیم به آن بپردازیم این است که متأسفانه نشریات چاپی نیز با تأثیرپذیری از فرهنگ مرد سالارانه نسبت به زندگی زنان و بازتاب مشکلات آنان کم توجه بوده و برای زنان نیز فرصت کار نشراتی در تاریخ کشور کمتر مساعد بوده است.

آن گونه که تاریخ روایت می‌کند، اولین نشریه چاپی «ارشاد النسوان» با محوریت حقوق زنان در زمان شاه امان الله توسط ملکه ثریا برای مدت کوتاهی فعالیت نمود. این مجله برای بار اول در حمل ۱۳۰۰ خورشیدی تحت مدیریت خانم رسمیه به نشر رسید و بیشتر موضوعات آن را مطالبی مانند اخبار زنان، مطالب آموزشی، خیاطی و آشپزی، تربیه اطفال و امورات خانه در بر می‌گرفت و ملکه ثریا نیز تجارب خویش را از سفرهای مهم خارجی‌اش در رابطه با موضوعات زنان از طریق همین نشریه با مردم شریک می‌نمود. شاید گفته شود که چنین تصویری، انعکاس و بازتاب همان نقش و جایگاه کلیشه‌ای و سنتی است که جامعه‌ی مردسالار برای زنان می‌پسندد و از این حیث مجله‌ی مذکور کدام نوآوری در قسمت حقوق زنان نداشته است. با وجود این، نفس چاپ چنین نشریه‌ای که اختصاصاً به زنان تعلق داشته و مسائل آن‌ها را، ولو در بافت سنتی جامعه‌ی آن زمان، مورد بررسی قرار می‌داده، در جای خود یک نوآوری بوده و ناروا نیست اگر آن را نخستین کار در قسمت باز کردن عرصه و مجال برای کار نشراتی بانوان قلمداد کنیم.

صد افسوس که عمر کوتاه سلطنت شاه امان الله مجال تحقق آرمان‌های برابری خواهانه را به ملکه ثریا نداد. بعد از سقوط حکومت امان الله خان زنان همانند سایر عرصه‌ها از مشارکت کامل در عرصه فرهنگی و مطبوعاتی نیز باز ماندند و این وضعیت تا سقوط رژیم زنتیز طالبان ادامه یافت. با سقوط رژیم طالبان و آغاز نظام تازه و تعهد حکومت جدید به شامل سازی زنان در امورات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، مطبوعات و نشراتی که قبلاً کنشی کاملاً مردانه داشتند و در قلمرو کاری آن‌ها هیچ جایگاهی برای زنان اختصاص نداشت، بخشی از فعالیت‌های خود را روی ترویج حقوق زنان متمرکز ساختند؛ بگونه‌ای که ما اکنون شاهد دست‌آوردهای خوبی در زمینه حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی بوده‌ایم. تا اکنون در کشور ما بیشترین تصویری که از یک زن به عنوان الگو و نمونه ترسیم شده است، تصویری از یک مادر و یا همسر مهربان، صبور و زحمت‌کش بوده است و همواره همان نقش سنتی و کلیشه‌ای را به او داده‌اند و چه بسا در بسیاری از موارد با استناد به همین ویژگی‌های وی، فطرت و طبیعت او را مخالف با اشتراک در فعالیت‌های سیاسی و قضایی و در کل، عرصه‌ی عمومی می‌خوانند. اما در این اواخر با ورود دادخواهان و مدافعین حقوق زنان و در تقابل اندیشه سنتی با جدید، بسیاری از نشریات به ترسیم و معرفی زنان رهبر، سیاستمدار و حتی ورزشکار پرداخته و کوشش کرده‌اند تا کلیشه‌های جنسیتی که قبلاً در نشریه‌ها تبارز یافته بوده را به چالش بکشند و حساسیت‌های جنسیتی را برطرف کرده و به اثبات برسانند که تفاوت نقش‌های زنان و مردان و انتظارات جامعه از آنان از همین هنجارهای اجتماعی ناشی شده و فطری و یا طبیعی و به تبع آن تغییرناپذیر نبوده و نیستند.

زنان امروزی با درک مشکلات موجود زنان و باور

سپمای خرد بر آن است تا در مسیر زدودن غبار غربت از چهره‌ی اندیشه در این سرزمین گام بردارد؛ سرزمینی که در آن روزگاری سنت‌هایی قدرتمند از اندیشه‌های تحول آفرین و حیات‌بخش وجود داشته است. کوشش خواهیم کرد تا اندیشیدن و خردورزی در این دیار دوباره چهره‌ی خود را بازیابد. هدفی بزرگ است، آن چنان که سخن گفتن از آن، نوعی لاف زدن خیال‌پردازانه و یا شاعرانه می‌نماید. واقعیت آنست که این هدف نیاز به حرکتی همگانی و همراه شدن فرزندان در تمام جغرافیای این مَلك دارد. هم از این راه، اگر بتوانیم حتی در حد درخششی کوچک، بارقه‌ای ناچیز و یا روزنه‌ای باشیم در ظلمت مطلق که حضور خرد را در این سرزمین ناممکن گردانیده، برخاستن و حرکت کردن را بر خود لازم می‌دانیم. در این راه، همراهی تمامی فرهیختگان به هر شکل ممکن، چه در قامت نقد و نظر و چه به شکل همکاری در نشر مقالات را قدر می‌دانیم.

...ادامه از ص ۱

نشریات و نقش آن در صورت‌بندی ذهنیت سیاسی جامعه هزاره

کلمه: غلام سخی حلامیس



کار فکری در تاریخ هزاره‌ها دانست، فصل‌نامه سراج است. سراج، آیینی‌ی تمام نمای یک نسل است. نسلی که از خون و تفنگ گذر کردند و به سوی خرد و عقلانیت سیاسی گام گذاشتند. در مجله سراج، مقالاتی از دکتر محمد امین احمدی، دکتر حمزه واعظی، علی امیری، سرور دانش، بصیر احمد دولت آبادی و ... به چاپ رسیده است. سراج نه تنها به لحاظ کیفیت نشراتی اهمیت دارد؛ بل که روایت‌کننده‌ی یک تاریخ نیز هست. بدون سراج بعید است که به تحلیل درستی از وقایع دهه هفتاد دست یابیم. سراج خود تاریخ است؛ تاریخی که ما اکنون نتیجه‌ی آنرا می‌بینیم و تجربه می‌کنیم.

دُر درِی به لحاظ ادبی یک اتفاق بود. اگر سراج در موضوعات اجتماعی و سیاسی یک کار درخشان است، دُر درِی در چارچوکات ادبیات همین جایگاه را دارد. بسیاری از شاعرانِ پر آوازه در دامان دُر درِی زاده شدند و در عالم آواره‌گی شعر سرورند. ابوطالب مظفری بر اسب شعر حمّاسی سوار شده و به باغچار سوخته بازگشت. از آن جا درد بی وطنی را سرود و تاریخ سراسر خون و قتل عام ارزگان را به دنیای ادبیات بُرد. شریف سعیدی به یاد چشمان بادامی دخترک شعر سرود و رنج غربت را با تیغ غزل دَرید. شکرپه عرفانی، زهرا حسین زاده، زهرا زاهدی و ... هر کدام راهی را رفتند که اکنون هزاران مسافر غزل و ادبیات از آن راه می‌روند. در دنیای داستان نیز جواد خاوری، آصف سلطان زاده، حسین حیدریگی و ... ظهور کردند و قصه‌ی ایل و تبار خود را نوشتند. در بخش تاریخ، آریان‌پور، این شیخ یاغی و طاعی، تمام تاریخ افغانستان و هزاره‌ها را به چالش کشید و نظریه جدیدی را مبنی بر این که افغانستان همان آریانی کهن است و هزاره‌ها آریان‌های اصلی، بنیان گذاشت. از دید آقای آریان‌پور، آریایی‌هایی که بر سر زبان برخی از مستشرقین و تاریخ‌نویسان ایرانی است، یک پدیده جعلی و ساخته‌گی بوده و قدامتِ بیش‌تر از قرن نوزدهم ندارند. آریایی‌های واقعی، مردم هزاره هستند و نخستین سنگ بنای شهرهای بلخ، بامیان، غزنی و قندهار را گذاشتند.

در پاکستان، غلام حسین دای‌فولادی یک تنه در برابر تاریخ و سیاست رسمی افغانستان قیام کرد و چنان غوغایی به راه انداخت، که نشریات مهاجرین در ایران به پای آن هم نرسید. «امروز ما» و «عصری برای عدالت» را باید آغاز یک ذهنیت نو سیاسی در تاریخ هزاره دانست. در این نشریات، دیدگاه‌هایی به نشر رسید که با سیاست رسمی حزب وحدت و در کل جهان تشیع همخوانی نداشت. دای فولادی با تبر نقد بت «تشیع درباری» را شکستاند و خلیل بت شکن در تاریخ نو هزاره شد. آن‌هایی که ادعای سیادت داشتند و سال‌ها از مردم باج مذهبی گرفته بودند، آماج تندترین نقدها قرار گرفته و برای ابد در ذهنیت عوام سیاه شدند. شیخ آصف محسنی به عنوان قاتل افشار خوانده شد و افشار «دل‌مهای خون بر صفحه‌ی تاریخ» عنوان گردید. محمد اکبری، سید هادی لنگ، سید حسین انوری و شورای نظار به عنوان حلقه‌ی خیانت معرفی گردید و دشمنان خونی انسان هزاره دانسته و انسان هزاره را در برابر مقاله‌ی «حق مذهبی یا حق سیاسی؟»، حقوق سیاسی را جدا از حق مذهبی دانسته و انسان هزاره را در برابر سرنوشت سیاسی‌اش مسئول دانست. دای فولادی در این نشریات با نام‌های حلامیس، ارزگانی، شهیدی، نوید، بغلاتی، ازره، مغول و ... می‌نوشت و بر اندام بسیاری‌ها لرزه می‌انداخت. کتاب قلمرو استبداد، که خبَر از ظهور یک نگاه جدید در ادبیات سیاسی افغانستان می‌داد، در همین زمان به نشر رسید. طبع اول این کتاب، با لحن جدلی منحصر به فرد خود، تکین و بی همتا است. دموکراسی چیست؟ دین، فرهنگ و سیاست، ایمان و آزادی و انسانیت؛ تفسیر خواندنی و ... کتاب‌هایی است که از آقای دای‌فولادی به نشر رسیده است. اکنون، اما این مرد روزهای تیره و تار لباس انزوا بر تن کرده و با رمانتیک‌بازی‌های نامتجانس خویش بر آن همه کارنامه درخشان پشت کرده است. امیدوارم دای‌فولادی، از این

ابراهیم خان گاوسوار برای مردم هزاره معرفی گردیدند. غرچستان، یک نشریه چپی بود و اکثر نویسندگان آن سوسیالیست بودند. از باب مثال می‌توان از رضا مسکوب، پدر دای فولادی، که عضو حزب شعله جاوید (شاخه رهایی) بود، نام برد.

با وجود این غرچستان نخستین جرقه‌ای بود که به ذهن هزاره‌ها خورد و آن‌ها را از ارزش کار مطبوعاتی آگاه ساخت. پیش از این، شاهد عصیان خالق در برابر استبداد نادری هستیم. قیام خالق، در نوع خود تکین و بی همتا بود. آن چه او انجام داد در تاریخ افغانستان نظیر نداشت و بعد از او تکرار هم نشد. پس از خالق، ابراهیم خان گاوسوار در شهرستان دست به قیام مسلحانه زد و پایه‌های حکومت ظاهر شاه را به لرزه درآورد. گاوسوار خواستار لغو مالیات ظالمانه روغن شرکت شد و دولت را چنان سراسیمه ساخت که نظام مستبد مجبور به پذیرش خواسته‌های او شد. این قیام‌ها اما با تمام اهمیت فوق‌العاده‌ای که داشتند/ دارند، تنها در دایزنگی و برخی از مناطق هزارستان پخش شد و دیگر نقاط کشور از چند و چون آن بی خبر ماندند. دلیل آن نبود نشریه و عدم دست‌رسی به مطبوعات بود. اگر هزاره‌ها در آن زمان به قلم و مجله دست‌رسی می‌داشتند؛ اکنون نسل جدید این مردم در فقدان معلومات دست اول تاریخی به سر نمی‌بردند. همین طور، تمام معلومات ما از جنگ‌های دوران عبدالرحمن و نبرد ارزگان به سراج التواریخ ختم می‌شود. درست است که کاتب با درایت و مهارت بی نظیر تلاش نمود فاجعه‌ی قتل عام مردم هزاره را با جوانب مختلف آن در صفحات تاریخ حک نماید. تا نسل‌های آینده، وجدان‌های بیدار و سازمان‌های مدافع حقوق بشر از این هلوکاست خطرناک، آگاهی نسبی داشته باشند. اما روایت کاتب، تمام آن چه بر مردم هزاره رفت نیست. کاتب یک تاریخ نگار درباری بود و زیر نظر شخص امیر تاریخ افغانستان را نوشت. با این حال، بعید است که کاتب تمام جوانب قضیه را نوشته باشد.

دومین تلاش برای احیای تاریخ هزاره و روند به راه انداختن نشریات چاپی توسط سازمان نصر افغانستان کلید خورد. نشریات حبل الله، پیام مستضعفین، بولتن خبری سازمان نصر، پیام خون و ... هر کدام دردها و ایده‌های مردم هزاره را در عالم مهاجرت انعکاس دادند. این نشریات در ایران چاپ می‌شد و سپس در پایگاه‌های نظامی در افغانستان توزیع می‌گردید. یک اقلیت کم پول، دور از یار و دیار در کنج اتاق‌های طلبگی در قم، مشهد، تهران و نجف جمع شدند و با قوت لایموت و نان سنگک، ادبیات سیاسی جدیدی را خلق کرده و سکان ذهنیت فرهنگی یک نسل را در دست گرفتند. این افراد اکنون هر کدام کس/کسانی هستند. یکی شاعر و نویسنده هست. دیگری سیاست‌مدار و تحلیل‌گر مسایل روز. مهم اما شکل‌گیری این نسل فرهنگی بود. نشریات مهاجرین، هرچند کم‌تر مستقل بودند و بیش‌تر توسط احزاب به راه انداخته می‌شدند، اما بعدها همین افراد حزبی تبدیل به تریبون‌های تاثیر گذار بر جامعه ما شدند و نسل فرهنگی کنونی را شکل دادند. علی‌رغم این که نقدهای بسیاری بر سازمان نصر وارد است، اما این سازمان فرهنگی‌ترین جناح در میان گروه‌های جهادی بود. ملاهای سازمان نصر، اکثراً اهل قلم و کتابت بودند و مقاله منتشر می‌کردند. در یک زمان، هیچ جناح جهادی‌ای به لحاظ فرهنگی به پای سازمان نصر نمی‌رسید. این سازمان با نشریات‌اش شناخته می‌شد و نویسندگان زیادی در سازمان نصر عضو بودند. حتی قسیم اخگر، مدتی عضو سازمان نصر افغانستان شد و در نشریه پیام مستضعفین قلم می‌زد. اما بنا بر مخالفت برخی از اعضا، از جمله شخص مزاری، از سازمان بیرون شد و به کویته رفت.

رفته رفته نشریات مهاجرین شکل عقلانی‌تر به خود گرفته و به سوی حرفه‌ای شدن گام برداشتند. یکی از نشریاتی که بدون تردید آن را می‌توان درخشان‌ترین



اکنون ما با یک نسل سرگردان و بدون طرح و ایده مواجه‌ایم. نسلی که نه عرضه‌ی کتاب خواندن دارد و نه هم درد و درک اجتماعی. با اندک‌ترین باد تکان می‌خورند و به دنبال غوغاسالاران به راه می‌افتند. بر ما اهل قلم و خواندن و نوشتن است که برای این نسل بی‌آرمان، آرمان تعریف کنیم و ادبیات نو را در جهان نو با نام و نشان هزاره خلق نماییم.

شیخ را پنبه کرد و نشان داد که شیخ آصف نه تنها سواد دینی ندارد بل که آبروی مذهب شیعه را نیز برده است.

اکنون ما با یک نسل سرگردان و بدون طرح و ایده مواجه‌ایم. نسلی که نه عرضه‌ی کتاب خواندن دارد و نه هم درد و درک اجتماعی. با اندک‌ترین باد تکان می‌خورند و به دنبال غوغاسالاران به راه می‌افتند. بر ما اهل قلم و خواندن و نوشتن است که برای این نسل بی‌آرمان، آرمان تعریف کنیم و ادبیات نو را در جهان نو با نام و نشان هزاره خلق نماییم. خیلی امیدوار هستم، که اهالی فرهنگ افغانستان در یک جا جمع شوند و یک صدا و برای یک آرمان مبارزه کنند. مخصوصاً آن‌هایی که در بامیان باستان مقیم هستند؛ بیایند و با قلم شان نسل خویش را یاری رسانند. گام گذاشتن نشریه «سپمای خرد» را به دنیای مطبوعات چاپی تبریک عرض نموده و برای همه‌ی مسوولین آن قلم‌های تند و روحیه انقلابی آرزو دارم. امید این است که با این نشریه، هزاره‌ی خفته در غار کهن تاریخ بیدار شده و بامیان یخ زده به لحاظ خردورزی، با یک شوک عظیم از رخوت اندیشه به در آید.

وضعیت رقت‌انگیز، خودش را برهاند و بار دیگر با قلم تند و ویران‌گر خویش بر کاخ استبداد هجوم آورد و تخت دموکراسی را برای «امروز ما» آماده نماید.

نسل نو هزاره عمدتاً همان حرف‌های دای فولادی و گردانندگان مجله سراج را تکرار می‌کنند. منتها پدیده‌ی نقد دین بر این نگاه افزوده شده و کسانی چون اسد بودا، اکت و ادای منتقدان اسلام را در می‌آورند. جمهوری سکوت را باید ادامه‌ی عصری برای عدالت و امروز ما دانست. زیرا آن چه در آن نشریات گفته می‌شد در جمهوری سکوت به نحوی تکرار شد. تنها تفاوت جمهوری سکوت این است که از شکل چاپی و کاغذی به صورت آنلاین و مجازی تغییر کرده است. با تمام این موارد اما جمهوری سکوت، آواز یک نسل بود: نسل پس از جنگ. غولان علمی هزاره در این سایت قلم زدند و فریادهای مبارزان تاریخ را تداوم بخشیدند. علی امیری با نقد بنیان بر افکن‌اش بر کتاب معجم الاحادیث‌المعتبره تالیف شیخ محمد آصف محسنی تمام کارنامه علمی شیخ را دود کرد و به هوا فرستاد. محسنی این کتاب را حاصل پنجاه سال تحقیق و تفحص خوانده بود، اما امیری تمام ادعاهای

در سفر زندگی مان، کوله باری را تحمل میکنیم، لبریز خاطره‌ها و تجربه‌ها و رخم‌ها...

میراث گذشته! هرچه کوله‌بارت سنگین‌تر باشد، سخت‌تر به پیش می‌روی در کلوخ راه‌ها و سرایشی‌ها!

ای انسان! سبک‌تر سفرکن...

«مارگوت بیکل»

...ادامه از ص ۱

ناتوانی هزاره‌ها در عبور از ادبیات قومی

کلمه: علی جوادی

آن چه باعث می‌شود کسی همچون علی‌پور غریب‌کاری خود را رها کرده و سلاح در دست بگیرد و به کوه‌ها برآید، خسته شدن از دیدار هر روزی جنازه‌های بی‌سر جوان‌های هزاره در مسیر میدان وردک بوده است. اگر علی‌پور به این کار اقدام نمی‌کرد، دیر یا زود کس دیگری پیدا می‌شد که همان راهی را برود که علی‌پور رفت.

در این که برخورد دولت با علی‌پور و گرفتار کردن وی، برخورد با شاخه‌های یک پدیده‌ی امنیتی است و نه ریشه‌ها و عوامل بنیادین آن، جای شکی نیست. دولت اگر می‌خواهد در این کشور دیگر «مسلح غیر مسئول»ی وجود نداشته باشد، بایستی که زمینه‌های ظهور چنین گروه‌هایی را منتفی سازد. علی‌پور، شجاعی، قیصاری و ... زمانی در یک کشور ظاهر می‌شوند که «مسلح مسئول» در قبال مسئولیت و وظیفه‌ی خود کوتاهی کرده و از ادای آن ناتوان و عاجز باشد و هیچ چشم‌انداز امیدبخشی مبنی بر پایان چرخه‌ی کشتار انسان‌های بی‌گناه در شاهراه‌های کشور وجود نداشته باشد. آن چه باعث شده علی‌پور و شجاعی و امثال او در این جامعه به وجود بیایند و با اقبال عمومی نیز مواجه شوند، پیدایش این باور در جامعه است که مادام که سرداری از خود نداشته باشیم، نمی‌توانیم به حفظ کرامت و امنیت خود امیدوار باشیم. هیچ کس دیگر در قبال جان انسان هزاره احساس مسئولیت نمی‌کند و کرور کرور از جوانان ما اگر که بر خاک بیفتند، خم به ابروی سیاستمداران ارگ‌نشین وارد نمی‌شود. حکومت هیچ کاری برای زدودن چنین باوری در ذهنیت عموم شهروندان هزاره‌ی خود نکرده و این تصویر با ضعف مدیریت دولت، هر روز پررنگ‌تر و پررنگ‌تر می‌شود. اگر امروز تنها کوه‌های میدان و بهسود شاهد مانور علی‌پورها است، تعلق حکومت در بازگرداندن اعتماد به شهروندان، در نهایت کار را بدانجا خواهد کشانید که حتی کلان‌شهرها نیز شاهد ظهور پدیده‌هایی مشابه باشند.

گرفتاری علی‌پور هزاره‌ها را به خشم آورد. کابل، بامیان، مزار، هرات، دایکندی و ... شاهد حضور قهرآمیز و منسجم هزاره‌ها در اعتراض به گرفتار شدن علی‌پور شد. کابل و بامیان شدیدترین واکنش‌های مردمی را به خود دید. در کابل مردم حوزه‌های پلیس را مورد هجوم قرار داده و به آتش کشیدند. حتی شلیک مستقیم پلیس و خشونت آشکار و نامتناسب آن‌ها نیز نتوانست معترضین را به خانه‌ها برگرداند. دست‌کم ده نفر در این ناآرامی‌ها به شهادت رسیدند. حکومت، با پا در میانی معاونت دوم ریاست جمهوری، با اکراه به آزاد ساختن علی‌پور تن داد. آزادی علی‌پور اما موجی از انتقادات را در میان حکومتی‌های غیر هزاره به راه انداخت. در پارلمان مشاجرات تندی میان نمایندگان هزاره و غیر هزاره در گرفت و در مجلس سنا نیز، هزاره‌ها به حمایت از مجرمین متهم شدند. آراین یون نماینده‌ی پارلمان، خواستار آزاد شدن پشتون‌های طالبی شد که در محبس‌های حکومتی بندی هستند. بسیاری از شخصیت‌های غیر هزاره، حتی آنان که پیش از این از تبارز آشکار ادبیات قومی در گفته‌ها و نوشته‌های خود دوری می‌کردند، آشکار ادبیاتی هزاره‌ستیز را در انتقاد نسبت به آزادی علی‌پور به کار بردند. در فیس‌بوک‌ها سخن از این به میان آمد که هزاره‌ها مردمی قوم‌گرا هستند و به صرف اشتراک در قومیت از یکدیگر حمایت می‌کنند. کاربری نوشت که اگر در مندوی کابل یک کراچی‌وان هزاره با یک غیر هزاره درگیر شود، هزاره‌ها از معلم و استاد گرفته تا غریب‌کار و رهگذر،



Press office of second vice president of Afghanistan Facebook (Courtesy Photo)

به نظر می‌رسد خودآگاهی تاریخی هزاره‌ها دچار نوعی رکون و رکود شده و قادر نیست از یک مرحله وارد مرحله دیگری شود. درک هویت خود به عنوان تباری ستم دیده نخستین مرحله از خودآگاهی هزاره‌ها در مسیر تحول اجتماعی آن‌ها بوده است. این درک که با مقاومت غرب کابل آغاز شد و در سالیان بعد به پختگی و کمال خویش رسید، اینک بایستی مقدمه‌ی ورود به دوران تازه‌ای از خودآگاهی اجتماعی باشد. به نظر نگارنده خلق و آفرینش این خودآگاهی تازه، رسالت روشن‌فکران هزاره است. تفاوت روشن‌فکر با توده در این است که او می‌تواند افق‌های دورتری را ببیند و تصویری از آن را در پیش چشمان توده قرار دهد.

و نوعی ایجاد تمایز و غیریت است. به نظر می‌رسد خودآگاهی تاریخی هزاره‌ها دچار نوعی رکون و رکود شده و قادر نیست از یک مرحله وارد مرحله دیگری شود. درک هویت خود به عنوان تباری ستم دیده نخستین مرحله از خودآگاهی هزاره‌ها در مسیر تحول اجتماعی آن‌ها بوده است. این درک که با مقاومت غرب کابل آغاز شد و در سالیان بعد به پختگی و کمال خویش رسید، اینک بایستی مقدمه‌ی ورود به دوران تازه‌ای از خودآگاهی اجتماعی باشد. به نظر نگارنده خلق و آفرینش این خودآگاهی تازه، رسالت روشن‌فکران هزاره است. تفاوت روشن‌فکر با توده در این است که او می‌تواند افق‌های دورتری را ببیند و تصویری از آن را در پیش چشمان توده قرار دهد. روشن‌فکران همواره روحانیون را مورد انتقاد قرار می‌داده‌اند که آن‌ها با عوام‌زده شدن، نمی‌توانند تصویری پیش‌تاز از دین ارائه کنند و وابستگی اقتصادی آن‌ها به عوام، رابطه‌ی راهبر و پیرو را میان این دو گروه تغییر می‌دهد و در واقع این عوام هستند که خط مشی روحانیون را ترسیم می‌کنند. به نظر می‌رسد روشن‌فکران هزاره نیز به آفتی مشابه گرفتار آمده‌اند. این عوام‌زدگی در میان روشن‌فکران به دو دلیل می‌تواند باشد: نخست ناتوانی روشن‌فکران هزاره در جدا کردن خود از هیجانات عمومی جامعه و به عبارت دیگر نوعی جوّ زدگی در میان آن‌ها و دوم، وابستگی آن‌ها به تأیید اجتماعی که همان کارکردی را دارد که وابستگی اقتصادی در عوام‌زده کردن روحانیت دارد.

توده‌های مردم داشت. بسیاری از دانشجویان خود را دیدم که در فیس بوک‌های خود عبارت «کی گفته که هزاره لشکر نموشه» را بر فراز جمعیت عظیم گرد آمده در بهسود نوشته بودند. تاکید بر فاکتورهای قومی در واقع قدرتمندترین راه برای بسیج و تهییج توده‌ها و ایجاد همبستگی در میان هزاره‌ها بوده و هست. چنین فاکتورهایی، علقه‌ها و پیوندهای قدرتمند هویتی ایجاد می‌کنند که در فضای عاطفی و احساسی به وجود آمده، حتی بی‌باورمندترین انسان‌ها به واقعیت داشتن هویت‌های قومی را، به صف توده ملحق می‌کند. مانوری که در شب آزاد شدن علی‌پور در کابل داده شد، فیرهای شادمانه از داخل برجی که چه بسا در بسیاری از محلات دیگر کابل نیز صدای آن به گوش می‌رسید، کارناوال موترهای لوکس غرق در پرچم و عکس که از سمت پل سوخته عازم مرکز شهر کابل شد، جملگی از تبارزهای همین ادبیات قومی است. ادبیات قومی اما در کنار حُسن و امتیازی که دارد، و آن تقویت همبستگی میان گروهی خاص از مردم است، ایرادی نیز دارد. هنگامی که هزاره‌ها با ادبیات قومی به بسیج مردم برای مبارزات خود اقدام می‌کنند، دیگر اقوام را از همراهی و همدلی با خود محروم می‌سازند. فاکتورهای قومی در عین این که هر هزاره‌ای را از غور و دایکندی گرفته تا کابل و ارزگان و مالستان، زیر پرچم و هویت واحدی جمع می‌کند، هر آن کس که هزاره نیست را نیز بیگانه می‌خواند. فرآیند هویت بخشی همواره فرآیندی دو لبه است. چنان که یک رکن این فرآیند «درون‌گذاری» و یا تعریف «خودی» است، رکن دیگر آن «بیرون‌گذاری» و یا تعریف «دیگری»

جملگی بدون آن که سوال کنند که در این مشاجره مقصر کیست و اساسا مشاجره بر سر چه چیزی هست، به صرف هزاره بودن یک طرف منازعه، از او حمایت می‌کنند. انتقاد از آزادی علی‌پور حتی به جامعه‌ی پشتون هم منحصر نماند و یکی از شخصیت‌های تاجیک با کنایه به معاون دوم رییس جمهور، خواستار آزادی ژنرال حبیب‌الله قریشی شد و باقی ماندن وی در حبس دولت را معلول آن دانست که تاجیک‌ها در بدنه‌ی دولت «دانش» ندارند.

چنان که در آغاز نیز تذکر داده شد، این مقاله به هیچ عنوان قصد ندارد که مشروعیت و یا حقانیت مقاومت مردمی را زیر سوال ببرد. پرسشی که مقاله‌ی حاضر در مقابل خود می‌بیند این سوال است که به راستی چطور خواهسته‌ای که می‌تواند مشروع باشد، با چنین واکنش‌های انتقادآمیز در سطح ملی مواجه می‌شود و تنها حامیان آن، صرفا به قومیت هزاره منحصر می‌شوند. به اعتقاد نگارنده دلیل عمده‌ی این وضعیت، پر رنگ شدن ادبیات قومی در مبارزات هزاره‌ها و ناتوانی آن‌ها در تولید ادبیاتی ملی و غیر قومی است. در چنین ادبیاتی تهییج توده‌ها با تاکید بر روی فاکتورهای قومی صورت می‌گیرد. حماسه سرودن در وصف «قومندان هزاره» و مقایسه‌ی او با «قومندان دیگران» یکی از نمونه‌های این ادبیات قومی است. هنگامی که علی‌پور از لعل به بهسود آمد، جریان مقاومت یکی از پرشورترین بسیج‌های مردمی را در استقبال از فرمانده علی‌پور به راه انداخت. به شخصه شاهد بودم که این بسیج با تکیه بر مولفه‌های قومی، توفیق بسیار عظیمی را در جمع‌آوری و تهییج

سپنماخرد

پنجشنبه، ۱۵ آقوس ۱۳۹۷ هـ ش * سال اول * شماره اول

- مدیر مسئول: علی جوادی، ۰۷۶۵۰۰۶۴۳۰
- معاون مدیر مسئول: غلام سخی حلامیس
- سر دبیر: محمد واثق حسینی
- ویراستار: علی رضا رأفت
- مدیر اجرایی: آرزو رضایی
- هیئت تحریریه: نعمت الله ساحل، عباس اسدیان، انور رحیمی، فاطمه امیری، جواد فلسفی، نصر الله عادل، جاوید کریمی، محمد علم عرفانی، ریحانه رها و حسین علی "زادمردان_در خدا".
- طرح و دیزاین: نعمت الله ساحل، ۰۷۷۲۳۲۷۲۳۸
- مراکز توزیع: بامیان، کابل، پروان، غزنی، غور و دایکندی.
- تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۱۰ افغانی



رسانه ها و فرهنگ سازی

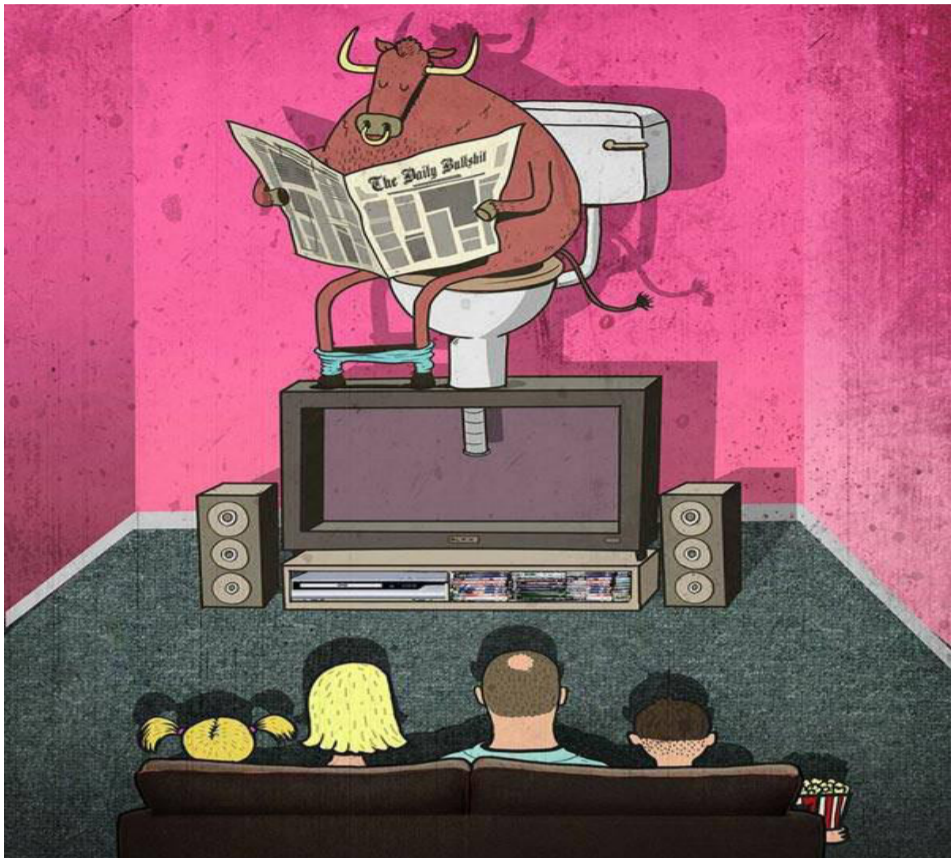
کلمه: نعمت الله ساحل



در مورد فرهنگ تعاریف گوناگونی به چشم می خورد؛ از جمله این تعریف که «فرهنگ عبارت از مجموع ارزش های مادی و معنوی یک جامعه است.» بنده منکر وجود عناصر مادی فرهنگ نیستم اما برای آن نقشی به مثابه عناصر معنوی فرهنگ هم نمی دهم؛ می خواهم بگویم فرهنگ اساسا ماهیت معنوی-فکری دارد و حضور عناصر مادی فقط حالت سمبولیک داشته و برای نمایش چهره معنوی و گویای فرهنگ، ضرورت می نماید. با توجه به ماهیت معنوی فرهنگ، می توان گفت؛ فرهنگ همان روح زنده جوامع و ناظر بر تاریخ است که نسل های بشر را باهم پیوند می دهد. با این نوع نگاه؛ فرهنگ عصاره ناب و تمام عیار همه ارزش های انسانی خلق شده در قرون متمادی است که بر نسل ها می گذرد و تعیین گر میزان تکامل انسانی اوست.

با این حساب تمام آثار باستانی را نمی توان آثار فرهنگی قلمداد کرد. این آثار در صورتی می تواند رنگ فرهنگی داشته باشند که پیام انسانی داشته باشند- چه بسا صنایع باقی مانده از شاهان ظلم پیشه که ظاهرا زیبا و حرفه ای ساخته شده اند اما روایتی جز شرارت و ستم بر نوع انسان ندارد، خسته کننده است و هر وجدان بیداری با تماشای آن آرزو می کند که ای کاش این آثار وجود نمی داشت و خون ها و فرصت های گران بها در ساخت آن هدر نمی رفت. بعضی دیگر از آثار باستانی که حتی ظاهر ساده و بی آرایش دارند، اما حکایت از فضیلت انسان دارد- با نگاه عمیق به آن ها، سیمایی را مشاهده می کنی که از شکوفایی ارزش های انسانی شکل گرفته و نوری از آن به ملکوت سر می کشد، از حضور آن حس آرام بخشی را تجربه می کنی.

در نگاه عرفانی دکتر حسین قمشه ای؛ فرهنگ آن روح



بلکه آن را گام مؤثری در جهت غنای فرهنگی می دانم، اما هیچ عاقلی تعامل با دیگران را به معنی باختن و نادیده گرفتن خود نمی پذیرد. بل هر گاه در تعاملات سیاسی و فرهنگی غنای درونی و خودی نداشته باشی، ارزشی برای تعامل نداری و نتیجه بازی باخت و انحلال در تیم مقابل است. ازین رو فرهنگ باید با تجربه مستمر جوامع و اندوخته های معنوی-فکری آنان پایه گذاری شده و در شریان رسانه ها پختگی و تجلی یابد.

درد انسانیت و آرزو های انسان در بستر تاریخ است. با این معیار رسانه های انتفاعی و تجارتي محض کدام سهمی در فرهنگ سازی ندارند. از آنجائیکه فرهنگ یک شبه شکل نمی گیرد و مانند کلای تجارتی وارد شدنی نیست، پس انتشار بی قید و شرط سران های خارجی، بدون توجه به ظرفیت فکری مردم و ظرفیت های فرهنگی جوامع، اقدامی شکننده علیه فرهنگ ملی است که خود خطری غارتگری در جهت درون تهی شدن و بی هویتی جوامع شمرده می شود!

آنچه گفتم مخالف تعامل فرهنگی جوامع بین المللی نیست،

رسالت رسانه در فرایند ملت سازی

کلمه: علی رضا رأفت



سیاسی افغانستان و مظلومیت های آنان، همچنان در حافظه دستکاری شده تاریخ معاصر افغانستان خالی است. در نصاب آموزشی مکاتب و دانشگاه های افغانستان نیز چیزی جز مدح و توجیه خون آشامی شاهان افغانستان و فراموشی وجود ندارد. با توجه به عدم صداقت و قرائت انتزاعی تاریخ معاصر افغانستان، از نظر جامعه شناسی نمی توان آن را تاریخ گفت. بناء یکی از رسالت های مهم رسانه های امروز بازخوانی تاریخ است. اگر رسانه های امروز نتوانند دردها و آرزوهای مشترک تاریخی توده ای انکار شده را با دردها و آرزوهای توده ای امروز در راستای ملت سازی وفق دهند، چندان سهمی در این روند نخواهند داشت. هرچند در تاریخ افغانستان از حقایق افشانی های فیض محمد کاتب و نشریات دیگر نمی توان گذشت، اما این آثار در مقیاس بسیار کوچک مطرح اند و گروه اندکی به آن استناد می کنند. از طرفی هم فیض محمد کاتب وقایع را بیشتر به زبان نارسا مطرح کرده و از روایت بعضی وقایع دل خراش مانند داستان «رقص

است. در افغانستان ملت سازی سابقه چندانی ندارد؛ از زمان شکل گیری افغانستان، حکومت ها در قالب های قبیله ای شکل گرفته و به کمک دستان استعماری بیرونی، گروه حاکم، تسمه از گردهی توده کشیده است. می توان گفت درین زمان ها هويت مستقل جمعی و ملی اساسا وجود ندارد. اما آنچه برای نسل ما بسا تأسف بار است، قرائت جعلی و انتزاعی تاریخ است. تاریخ معاصر افغانستان نه تنها پنهان گر ستم های سیستماتیک گروه قومی حاکم بر سیاست افغانستان است، بل ماهیتا مداح سلیقه های عیاش و غریزه های طغیان گر و انسان سوز است. در تاریخ افغانستان از تمام جزئیات زندگی حاکمان حتی از علایق غذایی آنها و آن هم به صورت وارونه گزارش های ستایش آمیز بسیار وجود دارد، اما آنچه در سمت چشم کور تاریخ قرار گرفته و از روایت باز مانده است، طرز تفکر و نحوه زندگی توده است. جایگاه توده در رژیم های

مردم» در دربار عبدالرحمان تغافل ورزیده است. اگر گفتم ملت سازی در افغانستان سابقه چندانی ندارد، منظورم این نیست که این مردم ظرفیت ملت شدن را نداشته اند. بل حقیقت این است که فرصت های ملت شدن به صورت برنامه ریزی شده توسط دست های داخلی و خارجی از بین رفته است. در حالیکه مردم افغانستان توده ای سربلند و هم پذیر بوده اند، اما گروه حاکم همیشه منافع سیاسی خویش را در ایجاد سوء تفاهات نفاق انگیز بین اقوام و مذاهب جستجو نموده است. صدور حکم قتل عام هزاره شیعه توسط علمای دربار امیر عبدالرحمان بنام علمای اهل سنت نوعی از فعالیت رسانه ای گمراه کننده ای آن زمان است.

در افغانستان اولین اقدام در جهت ملت سازی، بعد از سقوط رژیم طالبان در قالب توافقات طرف های درگیر، در اجلاس بن و بعدا در قالب قانون اساسی با تمثیل آرای مردم در انتخابات های ریاست جمهوری و پارلمانی صورت گرفت. هرچند دیوار این اعتماد سازی در فضای پر از آشوب و تردیدها بیشتر به صورت مصنوعی تا مرحله نیمه کاره اعمار شده است و نمی توان به مقاومت و اكمال آن یقین داشت، اما موردی که مایه امید ما شده، آزادی بیان اندیشه است. به نظر بنده این بزرگترین دست آورد دوران پسا طالبان و در عین حال دریچه ای امید به سمت کامیابی نهایی پروسه ملت سازی در افغانستان است؛ چرا که گفتمان سیاسی در سطح همه شهروندان تنها راه تعامل اندیشه ها و شکل گیری ملت است.

در عصر جاری هرچند نمی توانیم نقش بیدارگری رسانه ها را منکر شویم اما آنچه مخالف جریان ملت سازی قرار می گیرد، برخورد انتفاعی و تجارتي رسانه ها با مسایل فرهنگی است. این روند می تواند به تخریب فرهنگ افغانی که آمیزه ای از تجربه های تاریخی و ارزش های دینی مردم است، منجر شود. تلوزیون ها با توسل به اعلانات تجارتي و پخش بی قید و بند سریال های هندی و ترکی و کوتاهی در نشر ارزش ها و دردهای مشترک توده افغانی، از رسالت خویش در روند ملت سازی فاصله گرفته اند.